

جایگاه و نقش اسطوره‌ها در حکمت خسروانی؛ با تأکید بر حکمت اشراقی، شاهنامه و مرصاد العباد

سعیده نیازی*

تاریخ دریافت: ۹۸/۸/۲

محمد رضا زمان احمدی**

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۵

شاهرخ حکمت***

چکیده

حکمت خسروانی منشوری بی بدیل و میراثی عظیم از آموزه‌های ایران باستان است که گستره‌ای فراگیر از حکمت و فلسفه، شعر و ادبیات و حتی عرفان و تصوف را در یک قاب به نمایش می‌گذارد. این پژوهش بر آن است تا با مقایسه آرای سه اندیشمند بزرگ ایرانی فردوسی حکیم، شیخ اشراق و نجم‌الدین رازی به این پرسش بنیادین پاسخ دهد که اسطوره‌های جاودان حکمت خسروانی در اندیشه‌های شیخ اشراق، «شاهنامه» فردوسی و «مرصاد العباد» نجم‌الدین رازی چگونه بیان شده است؟ روش انجام تحقیق حاضر مطالعه کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی-تحلیلی و تطبیقی است. این مهم میراث هزاران ساله ایرانیان برای نهادینه سازی عشق، نور، نیکی و زیبایی است. از جمله نتایج مهم این پژوهش عبارت‌اند از اسطوره‌ها از «شاهنامه» فردوسی تا «حکمة الاشراق» سهروردی همواره حامل پیام و نشانگانی عرفانی و پهلوانی هستند و بسیاری از آن‌ها برآمده از حکمت دیرپای حکمای فهلوی است. این قهرمانان آرمانی، با پیروزی بر پلیدی‌ها و سیاهی‌ها جلوه آشکار تقابل جاویدان خیر و شر هستند.

کلیدواژگان: حکمت خسروانی، اسطوره، فره ایزدی، سهروردی، سیمرغ.

* دانشجوی دکترای تخصصی، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

** استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

Dr.zamanahmadi@yhaoo.com

*** دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

نویسنده مسئول: محمد رضا زمان احمدی

مقدمه

دانش، فلسفه و حکمت ایران باستان، همچون اقیانوسی گسترده است و آنچه پویندگان و پژوهندگان تا کنون از آن گردآوری نموده‌اند، بیش‌تر تکه‌هایی از شکست و بست‌هایی است که آشفتگی‌ها و ناهمواری‌های روزگار بدان وارد ساخته و هر تکه‌اش را به جایی پراکنده است. لذا این اقیانوس ناآرام در طول تاریخ، بر فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر اثر گذاشته و زمانی هم به واسطه برخورد با سایر ملل متمدن باستانی از تمدن‌های آن‌ها متأثر گردیده است. در این میان یونان و روم و تازی و ترک هم شیفته و فریفته و دست‌نشانده همین نفوذ معنوی و فرهنگی می‌شدند، لذا حتی اگر به ظاهر روزگارانی پیروزمند گردیدند، باز هم فرهنگ ناب ایران زمین آن‌ها را به خود فرا می‌خواند و فرهنگ، سنت و حتی اسطوره‌های نام‌آور آن‌ها را تحت سیطره غنا و معانی ناب و بلند انسانی خویش درمی‌آورد.

اسطوره‌ها در این میان، اگرچه خود، ریسمان ناگسستنی اتصال فرهنگ‌های گوناگون جهانیان هستند و فصل مشترک روزگار دور جوامع انسانی به شمار می‌روند، ولی در ادبیات، عرفان و حماسه ایرانیان جلوه‌ای دیگر داشته‌اند. تو گویی رودخانه‌ای عظیم به نام "حکمت خسروانی" در فرهنگ پهلوانی و اساطیری پارسی جریان دارد که عارف به اندازه عمق قلب روشنش از آن برمی‌دارد و فیلسوفان پارسی‌گو نیز به ژرفنای عقل و درایت به بارنشسته‌شان گوهر تفکر خویشتن را به آن جلا می‌دهد و شاعران به واسطه حضور اساطیری اسطوره‌ها شجاعت قهرمانان جوانمرد و پاک دین ایران زمین را می‌سرایند و سینه به سینه در گوش فرزندان این سرزمین زمزمه می‌کنند.

در همین رابطه دکتر/براهیمی دینانی، بر این باور است که "خسروانی" یعنی حکمتی که یونانی نیست، بلکه خسروانی است. خسروانی یعنی کیخسرو، بنابراین تبارشناسی نام حکمت خسروانی، به پادشاه فرزانه و پاک آیین ایران باستان- کیخسرو- خسروانی بازمی‌گردد و پس از قرن‌ها سکوت دوباره در دستان فرزندی خلف از این آب و خاک جانی تازه می‌گیرد و او بنیانگذار حکمت اشراقی، سهروردی است که خودش به روشنی بیان می‌دارد: «من برای احیای حکمت خسروانی آمده‌ام و حکمت خسروانی همان شاهنامه است» (آقاصفری، ۱۳۹۲: ۳۴). بنابراین صفت خسروانی، اطلاقی است به

ملوک پارسی که دارندگان اشراق، حکمت و گوهر شهود، دارندگان حالات پیوسته سماع به روشن بینی، یاری شدگان از ارض ملکوت، مورد الهام واقع شدگان، دارندگان جام گیتی نما و... بودند(رضی، ۱۳۷۹).

بنابراین در گستره عظیم حکمت خسروانی، اگر «شاهنامه» فردوسی، آینه تمام‌نمای حکمت و ادب ایران باستان و دایرة المعارفی برای رمزگشایی و بازآفرینی سیمای بی‌بدیل اساطیر ایران زمین است، شیخ/شراق نیز حماسه پهلوانی کهن این ملک جاودان را به حماسه‌ای باشکوه و عرفانی تبدیل کرده است. او حکیمی است که توانسته به زیبایی فرهنگ حماسی-پهلوانی و فلسفه نورانی ایرانی را به شکل عارفانه تدوین و با فلسفه اشراقی خود، پس از سال‌ها در قامت ارزش‌های توحیدی و حتی باورداشت‌های اسلامی بازسازی نماید. بازسازی و بازخوانی که تداوم فلسفه شرقی-خسروانی شیخ/شراق را در آثاری همچون «مرصاد العباد» نجم/رازی در پی خواهد داشت. از این رو تبلور و تواتر اسطوره‌ها را در قالب انگاره‌های خسروانی، در این سه اثر جاودانه پارسی می‌توان به نظاره نشست.

در این نوشتار به دنبال آن هستیم تا با تحلیل و جست‌وجوی منطقی در باب اسطوره‌شناسی در حکمت خسروانی، از ورای خوانش نظام اندیشه ورزی سهروردی فیلسوف، فردوسی حکیم و نجم/رازی عارف، به ارتباطات و اشتراکاتی در این زمینه دست یابیم و سیر تحول جایگاه و معناشناسی اسطوره‌ها را از ادبیات حماسی-عرفانی «شاهنامه» تا حکمت و فلسفه اشراقی و از «حکمة الاشراق» تا عرفان «مرصاد العباد» را بیان داریم. بی‌تردید پژوهشی اینچنین می‌تواند همانندی‌های حکمت خسروانی را در اسطوره‌شناسی و آیین پهلوانان پارسی در «شاهنامه» و حکمت اشراق و عرفان اسلامی نشان دهد و راهگشایی برای کشف مشابهت‌ها و حتی تمایزات فکری در حماسه، فلسفه و عرفان باشد و مقاله حاضر در صدد پاسخ به این سؤال است که: اسطوره‌ها و پهلوانان که در حکمت خسروانی بدان‌ها اشاره شده در اندیشه‌های شیخ/شراق، «شاهنامه» فردوسی و «مرصاد العباد» نجم/الدین رازی چگونه بیان شده‌اند؟ بر این اساس مقاله حاضر در شمار پژوهش‌های توصیفی، بنیادی و ژرفانگر است که هم به بررسی موضوع واحد "اسطوره‌ها در حکمت خسروانی" و در اندیشه‌های شیخ/شراق، نجم/الدین رازی و

«شاهنامه» می‌پردازد و هم به شیوه تطبیقی آن‌ها را تا حد امکان ارزیابی و مقایسه می‌نماید. علاوه بر این به سیاق تحقیقات توصیفی، برای تبیین موضوع از روش‌های استدلال عقلانی و قیاسی استفاده می‌کند و بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از منابع مکتوب موجود انجام می‌شود.

اساطیر حکمت خسروانی در ادبیات حماسی، فلسفه اشراقی و عرفان اسلامی

درباره نسبت اساطیر ایران باستان و حکمت خسروانی، برخی از محققین بر این باور هستند که ما در ایران باستان در نزد خسروانیان فلسفه نظام‌مندی که خمیره و شالوده تفکر حکمی داشته باشد، نداریم بلکه با صورت‌هایی از یک نظام فلسفی (به طور پراکنده و فاقد انسجام ماهوی) مواجه هستیم و برخی نیز بر این امر پای می‌فشارند که در ایران باستان ما با شاخه قدرتمندی از تفکر و اندیشه ورزی روبه‌رویم که حکمت اشراقی و «شاهنامه» فردوسی تنها یکی از هزاران آن هستند.

دکتر ضیایی در این باره می‌نویسد: «برخی محققین به ویژه هانری کربن و محمد معین، سهروردی را احیاگر صورتی از فلسفه ایران باستان پنداشته‌اند که البته این دیدگاه قابل اثبات نیست. هیچ شاهد مبتنی بر متنی از یک سنت مستقل فلسفی در ایران وجود ندارد. ذکر اسامی پادشاهان و پهلوانان ایرانی و ارجاع به وقایع اساطیری ایرانی در آثار سهروردی - و سایر متفکران مسلمان - بیش از آنکه حاکی از احیای فلسفه نظام‌مند فراموش شده‌ای باشد، نشان از هدف او در استناد به حجیت نمادهای مشهور ایران باستان دارد» (ضیایی، ۱۳۸۶: ۲۸۵). کربن نیز معتقد است هر کدام از دو دیدگاه را که درست فرض کنیم، نمی‌توان انکار کرد که واژگان حکمت سهروردی، سابقه در حکمت خسروانیان دارد. افزون بر این، خود او در رساله «کلمة التصوف» گفته است: «ما حکمت نوری حکمای فاضل ایرانی را که به مجوس شباهتی نداشتند، در کتاب حکمة الاشراق احیا کردیم» (کربن، ۱۳۸۲: ۳۷).

ما در این مجال می‌کوشیم تبارشناسی و نشانگانی از حضور اساطیران و پهلوانان ایران باستان که در حکمت خسروانی به آن‌ها اشاره شده، در «حکمة الاشراق» سهروردی و «شاهنامه» فردوسی و «مرصاد العباد» نجم‌دیه بیابیم و تفاوت‌های ماهوی و کارکردی

آن‌ها را تبیین نماییم. ورهرام بر این باور است که به طور کلی سه جریان کلیت حماسه ملی ایران را تشکیل داده‌اند. منشأ یکی از این جریان‌ها به اوستا می‌رسد و به پادشاهان و پهلوانانی نظر دارد که ستایشگران ایزدان هستند. یکی دیگر از این جریان‌ها جریانی است که به احتمال فراوان در دوره اشکانی وارد شده است و به پهلوانان و اشراف و خاندان‌های بزرگ دوره اشکانی نظر دارد، جریان سوم نیز که آن هم احتمال دارد ارتباط با بزرگان پارت یا اشکانی داشته باشد ولی در عین حال با اوستا نیز در ارتباط است، و این حلقه داستانی پهلوانان سیستان است. این سه جریان در هم تنیده شده‌اند و روایت واحدی را تشکیل داده‌اند که در «شاهنامه» و منظومه‌های حماسی بعدی آن را می‌توان یافت (ورهرام، ۱۳۹۷: ۲۷). موضوعی که در حکمت و فلسفه سهروردی به آن پرداخته شده و در «مرصاد العباد» نیز نه در اندازه «شاهنامه» و واکاوی حکمت اشراقی، بلکه در مقیاسی محدودتر و در پرتوی آموزه‌های اسلامی و عرفانی به آن اشاره شده است.

به نوعی می‌توان گفت بیش‌تر منظومه‌های حماسی‌ای که پس از فردوسی به نسل‌های بعد رسیده است به نوعی استمرار حلقه داستانی سیستان است و سلسله‌جانبان بازسازی اساطیر پارسی، «شاهنامه» بوده و مابقی به نوعی تداوم همین مسیر هستند گاه در عناوین عرفانی و گاه در مصادیق حکمی و فلسفی. آنچه باید مد نظر قرار بگیرد، تفاوت خوانش ما از اسطوره‌هاست که برآمده از جهان بینی و اصول موضوعه‌ای است که بدان‌ها پای‌بندیم. برای سهروردی پیوند برقرار کردن میان حکمت خسروانی، با مؤلفه‌هایی چون یکتاپرستی، فرهنگ‌دلی، جلوه‌گری تقابل نور و ظلمت و به نمایش درآوردن حدود تعالی و کمال آن‌ها مهم است و سهمی که برای برخی از آن‌ها به عنوان حکمای فهلوی قائل می‌شود. برای نجم‌الدین رازی نسبت مرید و مرادی آن‌ها دارای اهمیت است و اینکه سالک عارف، هر قدر در مسیر نورانی تجلیات الهی در خود، پیش رود، بیش‌تر به یاری انوار الهی و هدایت حکیمانانه مرشدان کامل (که خصلت‌های اساطیر فردوسی و حکما و پهلوانان سهروردی را دارند) نیاز خواهند داشت.

قائمی بر این باور است که ما در تحلیل و واکاوی اسطوره‌ها، به دلیل روح توحیدی و یگانه پرستی حکیم توس، که تنها از درونیات یک اندیشمند مسلمان که با تبار شناسی تاریخی سرزمین مادری‌اش و آشنایی با سرچشمه‌های حکمی و معنوی آن منشأ

می‌گیرد، با اسطوره زدایی نیز مواجه هستیم، چنانکه می‌نویسد: «شاهنامه فردوسی روحی یکتاپرستانه دارد که سویه‌های خداشناختی موجود در آن، از دو خاستگاه باورهای بازمانده از منابع سرایش اثر (ادبیات پهلوی، به ویژه خدای‌نامه‌های دوره ساسانی) و عقاید مذهبی سراینده (به عنوان یک شاعر مسلمان و شیعه) سرچشمه گرفته است. با توجه به زمان سرایش شاهنامه و باورهای دینی و حکمی فردوسی و همچنین استحاله‌ای که روایات موجود در منابعش در طول تاریخ متحمل شده‌اند، بسیاری از بن‌مایه‌های اساطیری متعلق به ادیان و فرهنگ‌های متقدم دچار شرک‌زدایی و اصلاح شده‌اند، اما بازمانده‌های آن‌ها را هم در سطوح نمادین روایات و هم در زبان و تعبیر و تصاویر فردوسی می‌توان جست که به طور خودآگاه یا ناخودآگاه در ژرف‌ساخت روایی و شاعرانه اثر بازتاب یافته‌اند و با شیوه‌های تحلیلی می‌توان آن‌ها را از دل اثر استخراج کرد. در بدوی‌ترین محتویات اساطیری اقوام پیش‌تاریخی، اولین لایه از ساختار آفرینش در جهان اساطیر، بوجود آمدن خدایانی است که پیدایش آن‌ها مقدم بر خلقت جهان بوده است. در بسیاری از فرهنگ‌ها، با غلبه معرفت دینی و تثبیت اعتقاد به خدای یگانه و دانش انسان نسبت به جهل خود درباره ذات اقدس الهی، این بخش از اساطیر که به عنوان شالوده‌های جهان‌بینی مشرکانه شناخته می‌شدند، «اسطوره زدایی» شده‌اند؛ فرایندی که در گذار از شرک و چندخدایی به یکتاپرستی، در عصر ورود به تفکر مذهبی رخ می‌دهد و در جریان آن، اساطیری که متضمن الوهیت متکثر و تنوع خویشکاری‌های ارباب انواع هستند، در راستای یگانه‌گرایی الهی، دگرگون می‌شوند و در پیامد آن، بسیاری از ایزدان ابتدایی - بر مبنای چگونگی اسطوره‌زدایی و کسب خویشکاری‌های مثبت یا منفی - تبدیل به فرشتگان و یاوران خدای برتر یا شیاطین و موجودات پلید ماورای طبیعی می‌شوند» (قائمی، ۱۳۹۱: ۲).

بنابراین اسطوره‌ها پیوسته قرین جدایی‌ناپذیر فرهنگ، فلسفه، ادبیات و حتی تاریخ این مرز و بوم هستند که به واسطه دگردیسی‌های ارزشی و تحول در جهان‌بینی‌های حاکم بر جامعه رخ برنموده‌اند، گاه در حکمت اشراقی و در شمار انسان‌هایی که در ذیل خداپرستی و کسب حکمت طریق راستی و نور را پیموده‌اند و گاه در بیان حماسی حکیم طوس گوشه‌ای از عمل‌گرایی الهی و عقلانی پهلوانان نامدارانی چون رستم و طوس و

اسفندیار را رقم می‌زند. نگارنده بر این باور است که فردوسی به سبب ماهیت ویژه شاهنامه و حماسی بودن این اثر، بیش از دیگران کوشیده است با این برسازی و بازشناسی هدفمند اسطوره‌ها در یک سطح تحلیلی تاریخ کهن و فرهنگ اصیل و ارزشمدار جامعه‌ی ایرانی را به تصویر بکشد و در سطحی کلان تر الگوی یکتاپرستی و یگانه‌گرایی پیشینیان را که رهاورد حکمت خسروانی است، تبیین نماید؛ تبیینی که هم پاسخی به باورمندی‌های درونی و دل‌مشغولی‌های حکیمانه خود او بود و هم پویایی نهادینه شده و پاسخی رسا و همه‌جانبه در برابر هجمه‌های بی‌شماری که به ساختارهای اعتقادی و باورمندی ایرانیان در آن برحه از تاریخ (از سوی اعراب مسلمان و حتی برخی از ایرانیان) صورت می‌گرفت. از این رو اگر اسطوره‌زدایی نیز در «شاهنامه» صورت گرفته است برای پاسخگویی به پرسشی بنیادین و هویت‌بخش پیرامون ریشه‌های اعتقادی و یکتاپرستی ایرانیان بوده، که با توجه به اینکه یکتاپرستی در ایران ریشه در آیین زرتشتی دارد و خود از قدمتی چند هزار ساله برخوردار است و با علم به اینکه پرستش خدایان که اساس آیین «دئویسنا» را تشکیل می‌داده، به شدت تحت تأثیر تعالیم یکتاپرستانه زرتشت قرار گرفته است، لذا با روشنگری‌های «شاهنامه» عناصر شرک تا حد امکان از اساطیر ایرانی - به خصوص اساطیر مربوط به آفرینش، کیومرث و فرامرز و جمشید - زدوده شده‌اند.

همچنین به طور کلی نظام معرفت‌شناختی حکمت خسروانی بر پایه صدور کثرت از وحدت بوده است؛ به این مفهوم که برای هر موجودی پیش‌نمونه‌ای فرامادی و مثالی در نظر دارد. از این رو در مقام خداوندی و بزرگ‌دارندگان، جان و خرد، گوهر آغازین نفس و عقل در هستی است و فردوسی این توصیف را در نخستین مصراع «شاهنامه» بیان می‌دارد. از سوی دیگر، یکتاپرستی به عنوان یکی از مؤلفه‌های حکمت خسروانی در ایران زمین از دیرباز ریشه در آیین زرتشتی دارد که خود از قدمتی حداقل ۳۰۰۰ ساله برخوردار است، اسطوره‌های ایرانی نیز (لااقل به نسبت هم‌تایان هندی خود) استحاله اساسی و همه‌جانبه‌تری یافته‌اند و به شدت تحت تأثیر تعالیم یکتاپرستانه زرتشت قرار گرفته است. این مهم (خدا‌باوری و یکتاپرستی، اگرچه از مؤلفه بنیادین حکمت خسروانی است)، پیوسته در شعر و ادبیات کلاسیک پارسی به اشکال گوناگون مطرح شده و خود

با مفاهیم و مبانی عرفانی و متافیزیکی پیوندی تنگاتنگ دارد. بخش‌های اساطیری و پهلوانی «شاهنامه» فردوسی بهترین شاهد و مؤید این ارتباط است. فردوسی که خود حکیمی خدانشناس و باورمند به عوالم فراطبیعی است، این پیوند جهان و جهان آفرین را در بازگویی داستان‌های «شاهنامه» نیک پرورانده است (امین، ۱۳۸۹: ۱۲۸). با توجه به اهمیت و جایگاه اهورامزدا در نظام فلسفی و معرفتی حکمت خسروانی و ادیان ایران باستان، منشأ خردورزی و خلاقیت و گوهر آفریدن موجودات جهان را اهورامزدا دانست و برای تبیین خرد و خردورزی، نسبت فکری میان خداوند و مفهوم جان و خرد را در این نظام فکری مشخص کرد.

در تاریخ اسطوره‌های ایرانی، چه اسطوره‌های حماسی و چه اسطوره‌های آیینی هیچ کجا، ایزد یا شخصیتی وجود ندارد که تنها با انفعال، دوری جستن از فعالیت‌های اجتماعی، ریاضت کشیدن و ضعف تن خود به مکاشفه و مرتبه شهودی برسد. همه ایزدان و امشاسپندان و سپهبدان برآمده آزمون‌های سخت اجتماعی‌اند که خلوت‌گزینی، ریاضت جان و جسم، بخش‌ناچیزی از آن است و آدمیان دعوت می‌شوند به استفاده از موهبت‌های درونی که به لطف ایزدان دانا، از آن بهره‌جسته‌اند، گوهر خرد و کسب آگاهی او را یاری می‌دهد تا مراتب کمال را پشت سر نهاده به عالی‌ترین مراتب نیکی‌ها و نیکی‌ها دست یابد. بنابراین در حکمت زرتشتیان از دو گونه "فر" سخن رفته است: یکی فر کیانی و دیگر فر آریایی (اوشیدری: ۳۶۹).

از سوی دیگر در حکمت خسروانی، سرچشمه آفرینش، اهورامزداست و هر یک از موجودات و مظاهر هستی (از جمله پهلوانان پاک آیین و اسطوره‌های جاویدان و نیکنام ایران باستان) جلوه و نمودی از این حقیقت ناب و اصیل هستند. هر یک از این موجودات و مراتب جهان آفرینش متصف به صفاتی است که خود اهورامزدا منشأ جامع‌ترین جلوه‌های صفات الهی است که به طور مطلق و نامتناهی در ذات وی وجود دارند؛ پس انسان، نیز با همه ابعاد وجودی‌اش، اعم از مادی و معنوی، پرتوی از وجود اوست و آدمی با گوهر خرد و نیروی عشق می‌تواند به او بپیوندد. گاه نیز آدمی به پاس پیراستگی گوهر درون و کوشش و ابرام در پاکسازی جهان بشری، به گوهر طبع آراسته می‌گردد و در سایه انوار هورمزدایی، صاحب فره می‌شود.

ما این تعبیر را هم در «حکمة الاشراق» سهروردی و «مرصاد العباد» نجم رازی می‌بینیم و هم در اسطوره‌ها و جهان پهلوانانی که فردوسی به ما معرفی نموده خواهیم یافت. بنابراین در مبانی حکمت خسروانی، این فرّ یا نور ایزدی است که موجب عروج معنوی انسان می‌گردد، و غایت این فرو خورنه در این معنا موهبتی اهورایی و خاص، در نزد اهورامزداست و البته دست‌نیافتنی است، زیرا جوینده آن باید وارسته و از خودگذشته باشد و به اعتباری به کمال رسیده باشد تا بتواند آن را در اخلاق رفتار و کردار نیکویش متجلی سازد.

«شاهنامه» فردوسی، دربردارنده چگونگی روابط شاهان و آیین حکومت آنان تا پیش از اسلام است. در دوره‌های سه گانه، فردوسی به تبیین عملکرد شاهان آرمانی و کیفیت حکومت آنان بر سرزمین ایرانشهر که سرزمین آرمانی است، می‌پردازد و از این رهگذار شاهان آرمانی و شاهان غیر آرمانی را معرفی می‌نماید تا الگویی برای حکومت در ایران زمین باشد، اساطیر کهن پارسی نیز، یا در قامت قهرمانان و پهلوانان نامدار ایران زمین به صحنه می‌آیند و یا در کسوت پادشاهان آرمانی که خود از حکمای فهلوی هستند (به تعبیر شیخ اشراق) در عرصه‌های تاریخی رخ می‌نمایند (ورهرام، ۱۳۹۷: ۲۹).

فردوسی اگرچه ویژگی‌های شاهان آرمانی چون فره ایزدی، خردورزی، دینداری، رموز راز، توحیدمداری و... را برمی‌شمارد، لیکن در مقام قیاس خصوصیات اسطوره‌های ایرانی را نیز برمی‌شمارد. آنان نیز در جای جای حماسه سازی خود، پرده از سیمای خداپاوری و دینداری خود برمی‌فکنند و به زبان آیین یکتاپرستی زرتشتی زمانه‌شان با گوهر خرد و خردورزی درهای پیروزی و بهروزی مردمان را می‌ستانند. فردوسی خود نیز با وجود پذیرش دین اسلام و آیین مسلمانی علاقه وافری به آداب و آیین پادشاهی و خسروانی دوران باستان و آیین یکتاپرستی اجداد خویش دارد. وی در بستر تاریخ و با گذر زمان توانست که حکمت خسروانی (حکمت شاهان) و اندیشه سیاسی پیش از اسلام را احیا کرده و به رشته نظم درآورد. آنچنان که سهروردی نیز در بطن مفهوم یگانه فره، هم از پادشاهان و حاکمان عدالت گستر سخن می‌راند و هم آنان را در ردیف صاحبان حکمت و حتی در شمار حکمای فهلوی قرار می‌دهد (این مورد درباره همه شهیاران صدق نمی‌کند، کیومرث و کیخسرو اسطوره‌های نمادین سهروردی هستند که هم گوی سبقت

را در فرزاندگی و بیدار دلی از دیگران ربوده‌اند و هم در موقعیت جهاننداری رسم یکتاپرستی، حکمت، درایت را برای جهانیان به ودیعه نهاده‌اند. اگر واژه خسروان به معنی شاهان و ملکان است، پس خسروانیون به گفته فیلسوف ایرانی شهاب‌الدین سهروردی عرفانی بودند که حقایق را پس از ادراک از راه شهود با زبان راز و در پوشش (نور و ظلمت) بیان کرده‌اند. شهاب‌الدین سهروردی معرفت یا آگاهی این حکیمان را با عنوان حکمت اشراق یا خمیره خسروانی و خود آنان را حکیم متأله بازمی‌شناساند. یعنی فلاسفه‌ای که با میزان عقل و شهود قلبی (عشق) به حقیقت می‌رسند.

فر نیز موهبتی ایزدی است که هر کس از آن برخوردار شود، شایسته فرمانروایی می‌شود. این فر به شاهان فاضل و عادل بخشیده می‌شود و در صورتی که به دادگری نپردازند، از آن‌ها جدا می‌شود؛ چنانکه از جمشید گرفته شد (آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۵۹) و از ویژگی‌های آن این است که موهبتی الهی است که با جوهر معرفت و کسب شایستگی معنوی می‌توان به آن دست یافت. همانگونه که اشاره گردید، سهروردی بیش و پیش از سایر عارفان و اندیشمندان حکیم دیگر به اهمیت آموزه‌های خسروانیون و آموزه‌های آنان در نگرش اشراقی خود صحنه نهاده بود و در پدیدارسازی نظام اشراقی خود به آن‌ها اشاره نموده بود، چنانکه در سهروردی در کتاب «حکمة الاشراق» می‌گوید: «نور فیض دهنده را ... به پهلوی خره می‌گویند. خره بنا بر سخن زرتشت نوری است که از ذات خدای تعالی ساطع می‌شود و به واسطه آن بعضی از مخلوقات بر بعضی دیگر برتری می‌یابند» (سهروردی، ۱۳۷۳: ۱۳۲) و در بیان مراتب نور صاحبان فره ایزدی یا همان خورنه را واجد نور و نورانیتی می‌دید که به آن‌ها در برابر دیگران برتری می‌بخشید.

نجم‌الدین رازی نیز در «مرصاد العباد» نخست همچون سهروردی می‌پذیرد که انسان‌ها دارای مراتب یکسان و برابری نیستند، زیرا اگرچه در بین همه مخلوقات عالم، تنها روح انسان به طور مستقیم و بی واسطه خلق شده است، سپس آدمی را چیزی جدای از وجود خداوند حکیم نمی‌بیند و حتی به واسطه عشق میان خدا و انسان به نوعی وحدت عرفانی دست می‌یابد پس «به حقیقت میان معشوق و عاشق بیگانگی و دوگانگی نیست» (رازی، ۱۳۷۳: ۲۷).

اما در این میان انسان این مهم‌ترین آفریده الهی و هدف غایی آفرینش جهان هستی اگرچه در نظام دایره‌وار هستی در نزدیک‌ترین و رفیع‌ترین جایگاه به خداوندگارش قرار دارد لیکن این جایگاه بر مبنای بهره‌مندی از مراتب خاص معرفتی و امتیازات و موهبت‌های گوناگون تغییر می‌کند. سپس به تبیین جایگاه شهرباران خسروی به تعبیر فردوسی و سهروردی و پادشاهان که خلیفه و جانشین خداوند بر زمین هستند می‌پردازد، هرچند در همه جا تخم آفرینش را و انسان کامل را و عنصر اصلی عالم وجود را حضرت محمد(ص) می‌داند، ولی در «مرصاد العباد» چندین مرتبه پادشاهی را خلافت خداوند در زمین می‌خواند: «بدان که سلطنت خلافت و نیابت حق تعالی است در زمین و خواجه علیه‌السلام سلطان را سایه خداوند خواند و این هم به معنی خلافت است؛ زیرا که در عالم صورت چون شخصی بر بام باشد و سایه او بر زمین افتد، آن سایه او خلیفت ذات او باشد در زمین و آن سایه را بدان شخص بازخوانند، گویند سایه فلان است»(رازی، ۱۳۷۳: ۴۱۲).

بدین ترتیب ما اسطوره‌ها را در هر سه اثر صاحب فره یا خورنه می‌بینیم. از منظر سهروردی نیز، این فر که مطلوب همگان است و دانایان و پارسایان و حتی پهلوانان و پاک‌دینان در پی یافتن آن هستند، معمولاً موهبتی است شامل تندرستی، پایداری، ثروت، به‌روزی، فرزندان نیک و سرانجام: بهشت که روشنایی محض است. شخص فره‌مند پس از مرگ به جهان مینوی می‌رود.

جایی که سایه مثالی مینوی و غیر مادی‌شان آنجا است. فره‌مندان پس از مرگ تقدیس می‌شوند و اگر بازماندگان از آنان بخواهند آنان را در راه رسیدن به راستی و فرهی یاری می‌کنند که به آن‌ها فروهران یا فروشیان گفته می‌شود. در یشتها بخشی از اوستا موسوم به فروردین یشت است و به این منظور اختصاص یافته به فروهر نخستین انسان، کیومرث تا آخرین سوشیانت درود می‌فرستد(دینانی، ۱۳۷۶: ۵۱).

رضی بر این باور است که هرگاه این انوار الهی به پهلوانان پیوسته شود، بس نیرومند و بی‌بدیل می‌شوند. اگر به شاهان بپیوندند، در شهرداری و شاهی - تا هنگامی که پیرو راه دین به و راستی باشند، کامیاب می‌شوند. هرگاه به حکیمان و دانایان تعلق یابد، به معرفت و شناخت و پیامبری دست می‌یابند و برگزیده خداوند می‌شوند. به هر دسته، رده

و صنف و کسی و فردی از افراد یک گروه که تعلق یابد- در مهتری، حکمت، نیرومندی، هنرمندی، شهریاری، خردمندی و ... ممتاز می‌شود. اما هرگاه از راه حقیقت و دیانت بگردد و نافرمان شود، فرّ از آن شخص منفصل و جدا شده و به کسی می‌پیوندد که قابلیت و شایستگی داشته باشد. چنانکه از جمشید، به موجب نافرمانی گسست. چنانکه به دُغدو مادر زرتشت، به صورت روشنی و انواری تابان، از منبع فیضان نور- و پیشگاه نور الانوار پیوست و از مادر به زرتشت منتقل شد(رضی، ۱۳۷۹).

لذا فرّ در این معنا بیش‌تر به معنای شوکت و شکوه و برازندگی است که فره‌مندی خود مراتبی داشته است که بستگی به تلاش فرد داشته و افراد می‌توانند با همت و تلاش به غایت آن برسند. این نور الهی دارای مراتب و درجات شدت و ضعفی است که به نسبت شایستگی دریافت‌کنندگان، به آنان ارزانی می‌شود. چنانکه از زامیاد یشت برمی‌آید فرّ فروغی است ایزدی که به دل هر کس بتابد بر همه کس برتری می‌یابد. لیک هر فرد انسانی، به فراخور شایستگی خویش از آن کسب روشنایی و هدایت می‌نماید و از پرتو این فروغ است که کسی به پادشاهی رسد. این همان نوری است که سهروردی معتقد است به شهرداران و پهلوانان عارف ایرانی مانند کیخسرو، افریدون و ... از اقلیم ماورای اقلیم‌ها(عالم هورقلیا یا مثال) که در آن حماسه قهرمانی به حماسه عرفانی تبدیل می‌شود، اعطاء می‌گردد(صفا، ۱۳۵۲: ۴۶۹).

در «شاهنامه» بارزترین جلوه فرّ تابندگی آن است. کسی که دارای فرّ است رخساری تابنده می‌دارد. به تابندگی افراد فره‌مند در اساطیر بسیار اشاره شده است. مثلاً در «شاهنامه» چون طهمورث از بدی پالوده می‌گردد فره ایزدی از او تافتن می‌گیرد. معروف‌ترین این تابندگی‌ها جمشید راست چنانکه جزء دوم نام وی شید به معنی درخشان است و نام اصلی وی جم است. فرّ گاهی با نمودهای سروش در کسانی چون کیومرث، هوشنگ، جمشید، فریدون(در بند کردن ضحاک)، کیخسرو و اردشیر بابکان ظهور می‌شود. در مورد زال و رستم هم با نمودهای سیمرغ انعکاس پیدا می‌کند. فرّ هنگام گسستن از افراد یا پیوستن به ایشان نمودهای دیگری هم می‌یابد. برای نمونه فرّ از جمشید در هیأت مرغی(مرغ وارغنه) گسست و یا در هیئت غُرمی(= میش کوهی) به تک در پی اردشیر بابکان روان بود تا سرانجام به وی پیوست(شایگان، ۱۳۷۳).

به نظر سهروردی، حکمت خسروانی، از آن کسانی بود که دارای کیان خُره یا فرّ ایزدی بودند، و اینان شاهان فاضل و حکیم و دادگستر بودند. برای روشنی، نیک است که بنگریم /امام محمد غزالی می‌گوید: «پس نباید دانستن که کسی را که او (= خداوند) پادشاهی و فرّ ایزدی داد، دوست باید داشتن...» و این شاهانی که /امام محمد غزالی می‌گوید از فرّ ایزدی برخوردار بودند، مغان نامیده شده‌اند- هم آنان که در حکمت خسروانی، فاضل و حکیم یاد شده‌اند، چون جمشید، کیومرث، فریدون، کیخسرو و...؛ «و اندر تاریخ‌ها چنین است که چهار هزار سال این عالم را مغان داشتند و مملکت اندر خاندان ایشان بود و از بهر آن بماند که میان رعیت عدل کردند، و رعیت را نگاه داشتندی و اندر کیش خود جور و ستم روا نداشتندی، و جهان به داد و عدل آبادان کردند. و در خبر آمده است که خدای تعالی به داوود پیغامبر وحی کرد تا داوود قوم خویش را بگوید تا اهل عجم را دشنام ندهند که ایشان آن کسانی بودند که جهان آبادان کردند تا بندگان من در وی زندگانی می‌کنند(دوستخواه، ۱۳۷۷).

پس ملاحظه می‌شود که پادشاهان فاضل و حکیم را به اعتبار دینداری و فضل و حکمت و داد و مردم‌دوستی مغان یاد کرده‌اند، و عنوان روحانی بدانان داده‌اند و این در تأیید مسلم آن گفتار است که سهروردی هرگاه از مغان حکیم و روحانیان راستین زرتشتی و فلاسفه و حکمای ایران یاد می‌کند، می‌گوید نه آن مجوسان که دویی و ثنویت و بسا خرافات از آنان است.

او در «حکمة الاشراق» از اشوزرتشت با عنوان حکیم فاضل نام برده و خود را زنده‌کننده حکمت ایران باستان معرفی کرده است. کیومرث را از حکیمان فلهوی و بهره‌مندان از آب و گل معنوی محسوب می‌کند(او فی الفهلوس مالک الطین المسمی بکیومرث) آنچه که درباره کیومرث آمده است با نوشته‌های مورخان اسلامی مانند طبری، مسعودی، حمزوی اصفهانی، ابوریحان بیرونی، ابن بلخی و «شاهنامه» فردوسی مطابق است(نوربخش، ۱۳۹۴: ۳۱). سهروردی در ضمن تشریح چگونگی تعلق نور تأییدی خداوند بر برخی از شهریان نیک و قدّیس تاریخ، آنان را از شرک تنزیه کرده، می‌نویسد: «... برسد به نور تابید و ظفر، چنانکه بزرگان ملوک پارسیان رسیدند، و ایشان از محبوس نبودند و نه ثنویان، یعنی از کسانی که خدای را دو می‌گویند؛ زیرا که این

اعتقاد فاسد از گشتاسب ظاهر گشت» (سهروردی، ۱۳۷۳: ۲۴). از میان شاهان اساطیری نیز شخصیت کیخسرو برای او به عنوان نماد انسان کامل و جام او که «جام جم» نیز خوانده شده است، همچنین داستان زال و رستم و اسفندیار و نقشی که سیمرغ افسانه‌ای در سرگذشت آنان دارد پرداخته و برداشت‌های عرفانی از این شخصیت‌ها به دست داده است.

نجم‌الدین رازی سایه پادشاه را به هما تشبیه می‌کند که چون سَرّی از اسرار خداوند در این مرغ است، سایه او بر سر هر کس بیفتد سعادت‌مند می‌شود. پادشاه هم چون به عنایت الهی مخصوص شده است، همانند هما به هر کس با نظر عنایت بنگرد، او را مقبول جهان می‌گرداند و در هر کس به نظر قهر بنگرد، بدبخت و رانده‌شده جهان می‌شود (رازی، ۱۳۷۳: ۴۱۲). وی با تکرار خلافت پادشاه می‌گوید پادشاه باید بعد از تهذیب خویش «به قوت ربانی و تأیید آسمانی در پادشاهی شروع کند و به نیابت حق در بندگان او متصرف شود» (همان: ۴۲۵).

این قوت ربانی همان فر کیانی است که خداوند به پادشاهان می‌بخشد. پس او نیز قائل به وجود این قوت و کرامت الهی بر آدمی است، هرچند برای نگارنده «مرصاد العباد»، بندگان (پادشاهان، مرشدان و...) همگی به ودیعه و به نیابت ذات خداوندی متصرف این مهم می‌گردند و آدمی خلیفه الهی است بر زمین، پس این قوه هدیه‌ای و ظرفیتی است که در دین مبین اسلام از زمان آفرینش آدمی به او ارزانی شده است، برخی آن را به فعلیت می‌رسانند و برخی آن را به محاق و نیستی می‌کشانند، این نیز از الطاف الهی است که به قوت ربانی می‌توان در زمین پادشاهی نمود.

لذا در «مرصاد العباد» دیدگاه نجم‌الرازی درباره پادشاهان و جایگاه و وظیفه ایشان به اندیشه‌های پیش از اسلام و پس از آن به حکمت اشراقی سهروردی بسیار نزدیک است. نجفی در این باره می‌نویسد: «درآمیختن فر یزدانی با فراست عارفانه در این عبارت جالب توجه است. زیرا نجم‌الدین می‌گوید پادشاه باید به عدالت و دادپروری حکومت کند و اگر اینگونه باشد، شایستگی خلافت حق را دارد و اگر به جور و ستم پردازد، صورت خشم خداوند باشد» (رازی، ۱۳۶۵: ۴۳۰ به نقل از نجفی، ۱۳۹۵: ۱۹۱). وی همچنین به دو جنبه دین‌یاری و شهریاری پادشاه به عنوان دو ویژگی مهم شهریاران پارسی اشاره

می‌کند و می‌گوید: «سعادت عظمی و دولت کبری در آن است که صاحب همتی را سلطنت مملکت دین و دنیا کرامت کنند» (همان: ۴۱۴). لذا بر خلاف عرفای پیشین برای پادشاهی که جایگاه و مرتبتی رفیع دارد شرط دینداری و عدالت محوری را قایل می‌شود تا اسباب سعادت آدمیان را تا بدان روز که ملک و ملتشان به دست ایشان است فراهم آورند و با نفی جایگاه سلطنت و تقویت مراتب صوفیانه که بر قطب یا شیخ یا پیر تأکید نمی‌کند. زیرا به تعبیر رازی چنانچه پادشاهی به عدالت و دادگری و وارستگی رفتار نکند هم خشم الهی مبتلا می‌شود و هم خود سایه غضب الهی بر مردمان است که انسانی روشن رای و روشن روش را به پادشاهی نگرفته‌اند.

گذشته از مفهوم فر که از نقاط اتصال و قرابت «شاهنامه»، «حکمة الاشراق» و «مرصاد العباد» با حکمت خسروانی است و در آفرینش اسطوره‌ها نقشی حیاتی دارد، هر سه اثر جلوه‌گاهی از تقابل خیر و شر، و نور و ظلمت می‌باشند؛ که این مهم نیز از یک سو در شمار مؤلفه‌های تأثیرگذار و اساسی حکمت خسروانی قرار می‌گیرد و از دیگر سو جلوه‌گاه تقابل اسطوره‌های خوش‌نام و جاویدان تاریخ حماسی ایران زمین با مظاهر فساد، تبه‌روزی و سیاهکاری است. سیاهکارانی که گاه جادو می‌کنند، گاه به سیرت و صورت دیو می‌شوند و گاه بال پرواز و تعالی انسان‌های روشن ضمیر را می‌شکنند.

به دیگر سخن، موضوع آفرینش انسان و سرچشمه‌های خیر و نیکی و تقابل آن‌ها با منشأ شر و بدی از بنیادی‌ترین مسائلی است که بشر از دیرباز بدان پرداخته است. این مقوله ابتدا به صورت یک اندیشه ابتدایی در ذهن بشر دیروز شکل گرفته و موجب خلق داستان‌های اساطیری در میان ملل اسطوره پرداز شده است. در میان اساطیر مربوط به تمدن‌های قدیم همچون اساطیر سومر و بابل، اساطیر زرتشتی، یونان و دیگر اقوام اسطوره پرداز می‌توانیم شکل‌های گوناگونی از تصورات مبتنی بر اسطوره‌های آفرینش را می‌بینیم. اساطیر مربوط به آفرینش انسان نیز به شکل‌های گوناگون، پدید آمدن هستی انسان را به تصویر می‌کشند. در کیهان‌شناختی‌ای که زرتشت رقم زد، سرچشمه شر با کنش اراده آزاد در زمان آفرینش نشان داده شده است. سپنتا مینو (روح مقدس) نیکی را برمی‌گزیند که همراه با راستی، دادری و زندگی است. اما برادرش انگره مینو (روح نابودگر) شرع نابودی و مرگ را برمی‌گزیند. بدین گونه نبردی ازلی میان نور و ظلمت

برای روح بشر آغاز می‌شود(داتی، ۱۳۹۲: ۳۱). در هستی‌شناسی و خداشناسی سهروردی، دو عالم وجود دارد: یکی عالم مثال یا مثال‌ها و تصورات(=ایده‌ها) که در آن مثال و صورت اصلی هر چیزی وجود دارد، و دوم عالم مادی که ساختارهای عینی و مادی آن مُثُل و صُور در قالب‌های مادی عرضه شده است. این همان اصل بنیادی در حکمت خسروانی است که توسط مغان و یا زرتشت ارائه شد و از آن به دو جهان یا دو عالم مینو و گیتی تعبیر شده که استنادهای آن در ضمن مطالب، مورد ملاحظه است(رضی، ۱۳۷۹: ۱۱۳).

مشابه این مهم در گاتا که سروده‌های زرتشت است نیز دیده می‌شود، بنابراین در گاتا نیز ما با یک اهورامزدا روبه‌رو هستیم، همان که شیخ/شراق با باور به وحدانیت خداوندی در ذات فلسفه نورانی‌اش بدان پرداخته است. بنابراین مفهوم نور و ظلمت حکمت اشراقی با دو نیروی سپند مینو و انگره مینو در آیین زرتشتی همانندی بسیار دارد. لذا سپند مینو، منشأ و مظهر اشته است و اهریمن نیز همزاد هموست و مظهر دروغ. انگره مینو راهنمای بدی، شر و دروغ است، همان ظلمت در فلسفه اشراقی شیخ/شراق و سپند مینو که مظهر نظم، راستی و درستی است، همان نور است و نور است که دارای مراتب بی‌بدیل می‌شود و در سایه آن پیدایی اشیا محقق می‌گردد. به همین جهت است که همچنین مُثُل و جهان صُور نخستین برمی‌گردد.

بر مبنای نگرش فوق، سهروردی معتقد به دو عالم است: عالم انوار معنوی یا مینوی و عالم غواسق برزخی؛ این دو قسم همان است که به جهان ثبات و پایدار و باقی است و دومی عالم حرکت و تعین و کون و فساد. چون حکمت اشراق و حکمت خسروانی بر بنیاده اشراق و شهود استوار است و از این راه می‌توان به نور الانوار که روشنی بی‌پایان هرویسپ- روشنی است رسید در با آن یکی شد که بنیاد هر دو حکمت، وحدت وجود است. ناگزیر ذات واجب با نور مطلق و ازلی بیان شده و از این روشنی بی‌پایان و نور الانوار، انوار قاهره اشراق و فیضان می‌کند که تا بی‌نهایت امتداد می‌یابد(رضی، ۱۳۷۹: ۱۰۱).

شیخ/شراق با چنین رویکردی، هنگامی که سهروردی به سراغ شخصیت‌ها و موجودات اسطوره‌ای چون زال، رستم، اسفندیار، کیخسرو و سیمرغ و روایت‌های مربوط

به آن‌ها می‌رود، این پدیدارها، روایت‌ها و اسطوره‌ها معنای تاریخی و اسطوره‌ای خود را فرو می‌گذارند و به نمادهایی برای آن دسته از اندیشه‌های گنوسی و احوال روحانی تبدیل می‌شوند که در رسائلی چون «عقل سرخ»، «لغت موران»، «صفیر سیمرغ» و... مجال بیان می‌یابند و مراتب عوالم گوناگون را ترسیم می‌کنند. اما چه کسی توان دیدن جهان متکثر و در طول هم گشوده را دارد؟ به زعم کرین، تنها عارف یا حکیم دارای ذوق تأله که بصیرت و دیده باطنش به چشم‌انداز جهان‌های متکثر و در طول هم گشوده شده، از تاریخ و سرگذشت روحانی حقیقی خود آگاه است. زیرا برای او آنچه مهم است نه سیر تاریخی رویدادها در چارچوب جهان پدیداری، بلکه رویدادهای باطنی و اشراقی است که در ساحت تجربه عرفانی رخ می‌دهد و عارف یا حکیم برخوردار از ذوق تأله آن‌ها را فرازمانی و فراتاریخی می‌داند.

کرین می‌نویسد: «... سرگذشت حقیقی او نوعی فراسرگذشت است. این سرگذشت، مرزهای عرضی سرگذشت و تاریخ بیرونی را درهم می‌شکند؛ زیرا گذشته و آینده عارف در سطح این تاریخ بیرونی قرار ندارد، بلکه در سطح تاریخ و سرگذشت جان و سیر روح پدید می‌آید» (کرین، ۱۳۹۵: ۲۱۲).

فردوسی نیز، برای این انتقال فکری و فرهنگی، زبان استعاری و نمادین را برمی‌گزیند که ضمن تبیین «از آغاز فرمانروایی فریدون تا پایان جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب را که سه هزار سال درازا دارد منطبق با سرشت اساطیری سه هزاره سوم بندهشنی روایت می‌کند. لذا هریک از جنگ‌ها، پهلوانان و شاهان را با تقریب می‌توان با عناصر اهریمنی و اهورایی مینوی برابر نهاد»، پرده از رازهای تقابل خیر و شر و نور و ظلمت برافکند (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۱۱۱-۱۱۲). او، ضمن بیان آرزوها و آرمان‌های مردمان ایران زمین و طرفداری از صلح، دوستی و انسانیت، ریشه‌های حکمت خسروانی و به ویژه تقابل فرشتگی و دیوسیرتی انسان را به زیبایی به نمایش می‌گذارد. چنانچه گاه به مبارزه رستم و اسفندیار مبارزه این دو نیروی اهریمنی و اهورایی را به تصویر می‌کشد و گاه نیز در بخش‌هایی از این اثر بی بدیل پرده از خورشید روی سیمرغ برمی‌افکند تا در پرتوی نور حکیمانه آن، هرگاه پهلوانان نامدارش دچار فرسودگی و سودگی گشتند به نور هدایت الهی و در زبان استعاره و تمثیل به مدد در آتش افکندن پری از سیمرغ که خود

نشانه‌ای از تقدس آتش و چیرگی آن بر وابستگی‌ها و دلبستگی‌هاست و خود از ارکان حکمت خسروانی است، به آن‌ها یاری رسانده مسیر درست و خیر و صلاح را بدان‌ها نشان می‌دهد. صد البته بیان این موضوعات تنها از سوی فردوسی نبوده و مسبوق به سابقه است، به طوری که سابقه پاره‌ای از مسائل مطرح‌شده در «شاهنامه» به زمان پارت‌ها، هخامنشیان و حکیمان آریایی می‌رسد، تا جایی که از درون آن‌ها می‌توان به طور کلی خطوط فکری و حکمی را در ایران پیش از اسلام روشن ساخت، زیرا آغاز روایات حماسه گونه فردوسی با ظهور زرتشت مصادف بوده است و با دین زرتشت و آموزه‌های آن هماهنگ و همگام است و شاید باید اذعان نمود در بسیاری از مواقع حماسه‌ها به رنگ آیین زرتشتی درآمده باشند.

در این میان برخی از نامداران و نام آوران «شاهنامه»، نمونه متعالی انسان‌هایی هستند که عمرشان را به تمامی در اختیار هم‌نوعان خود قرار داده‌اند؛ پهلوانانی همچون فریدون، سیاوش، کیخسرو، رستم، گودرز و طوس از این دسته‌اند. در طرف مقابل شخصیت‌های دیگری نیز همچون ضحاک و سلم و تور، وجودشان آکنده از فتنه‌گری، بدخوبی و تباهی است و نقطه مقابل پهلوانان نیک آیین ایران باستان هستند. گویا آن‌ها یاران و یاوران اهریمن هستند و قصد نابودی و تباهی در کار جهان را دارند. سوی دیگر این تقابل، جدال همیشگی و رویارویی گریزناپذیر اسطوره‌ها و قهرمانان «شاهنامه» با مرگ است و این ستیز، جلوه‌ای آشکار از تقابل درونی و دائمی آدمی در چالش میان مرگ و زندگی است، این چالش نه به بهای رویگردانی از مرگ است و نه پناه بردن به کنج پارسایی؛ بلکه پهلوانان ما در برابر مرگ برای احقاق حق و رسیدن به جاودانگی راستین، به جنگ مرگ می‌روند و در حقیقت، زندگی را از آغوش مرگ دور می‌سازند، هرچند این مسیر گاه به حفظ جان ایران و ایرانی در مقابل عرضه داشتن جان خود منتهی می‌شود، و شاعر فرهیخته، سعدی شیرازی به درستی و به زیبایی در چند قرن پس از سرایش «شاهنامه» به مردان نکونام تاریخ توصیه می‌کند تنها زندگان تاریخ کسانی هستند که یادشان و نامشان به نیکی و مرامشان به نیکویی شهرت یافته باشد و این منش پهلوانان «شاهنامه» است که دیگران را بر خود ارجح می‌دانند و صیانت از مام میهن را جلوه پایدار نیکی و نیکوکاری می‌دانند.

تصویرسازی و قهرمان پروری در شعر فردوسی جایگاه ویژه‌ای دارد. شاعر با تجسم رخدادها و ماجراهای داستان در پیش چشم خواننده، او را همراه با خود به متن حوادث می‌برد؛ گویی خواننده، داستان را بر پرده سینما به تماشا نشسته است. تصویرسازی و تخیل در «شاهنامه» فردوسی چنان محکم و متناسب است که حتی بیش‌تر توصیف‌های طبیعی درباره طلوع، غروب، شب، روز و... در شعر او حالت و تصویری حماسی دارد و ظرافت و دقت حکیم طوس در چنین نکاتی، موجب هماهنگی جزئی‌ترین امور در «شاهنامه» با کلیت داستان‌ها شده است. اما «شاهنامه» تنها راوی اسطوره‌ها و شرح حماسه سازی آن‌ها نیست بلکه پاسخی است به نیاز و ندای درونی داد و عدل. جلوه‌ای است از خوب و بد، تلخی و شیرینی دردها و احساسات پاک بشری.

«شاهنامه» شفاف‌ترین بازگویی است که جوانمردی و انسانیت را در لابه‌لای صفحات به رخ می‌کشد. عدل در برابر بیداد و جوانمردی در برابر ناجوانمردی و ظلم. اهمیت «شاهنامه» تنها در جنبه ادبی و شاعرانه آن خلاصه نمی‌شود و پیش از آنکه مجموعه‌ای از داستان‌های منظوم باشد، تبارنامه‌ای است که بیت بیت و حرف به حرف آن، ریشه در اعماق آرزوها و خواسته‌های جمعی ملتی کهن دارد؛ ملتی که در همه ادوار تاریخی، نیکی و روشنایی را ستوده و با بدی و ظلمت در ستیز بوده است. «شاهنامه» خود دعوتی است برای مطالعه و لذت بردن از اندیشه‌ها و سخنان ناب و خردمندانه که هر شنونده عاقل و عالمی مسلماً از آن بهره خواهد جست.

اگر «مرصاد العباد» داستان دلکش و بهم پیوسته سرگذشت آدمی از آفرینش تا بازگشت ابدی است. نغزترین و گیراترین بخش کتاب «داستان آفرینش آدم» است و آن در واقع شعر عالی منشوری است که از خداپرستی عاشقانه عرفانی مایه گرفته است، بدانیم (رازی، ۱۳۷۳: ۲۶-۲۷). «شاهنامه» نیز جلوه گاه جدال پایان ناپذیر خوبی‌ها و بدی‌هاست. گاه می‌بینیم دیوی یا دیوسیرتی به دست اسطوره‌ای قهرمانی و پهلوان بیداردلی کشته می‌شود، ولی هنوز تا مقصد راه درازی باقی است و ممکن است در طی طریق، قهرمان نامدار ما دوباره با عفریتی فریبکار روبه‌رو شود، اینجا سیمرغ پر گشوده و با بصیرت به یاری او خواهد شتافت. آنچنان که حکیمان فرهیخته به یاری اسطوره‌های باستانی شیخ/شراق می‌آیند و در پرتوی انوار هدایت‌گر آنان راه به تاریکی نخواهند برد.

گفتنی است از میان مبانی حکمت خسروانی در «مرصاد العباد»، نخست جایگاه انسان در نظام آفرینش و رابطه او با آفریدگار جهان هستی را می‌توان پی‌جویی نمود. سپس نظام نورانی که او برای جهان هستی در یک معنا و نظام آفرینش در سطحی بالاتر مدون می‌کند، ماهیتی خسروانی می‌یابد، و در نهایت نظام نور و ظلمت خود را بنا می‌کند که اشتراکات زیادی با آموزه‌های مانوی دارد.

این نظام تقابلی از نظر معناشناسی شبیه تقابل دیالکتیکی اسطوره‌های «شاهنامه» است، اشتراکی میان اسطوره‌های مانوی و «مرصاد العباد». وجود عناصر پنج‌گانه بهشت روشنی و عناصر پنج‌گانه جهان تاریکی است. پنج عنصر جهان تاریکی شامل دود و حریق و ظلمت و سموم «تندباد و بادهای مهلک» و ضباب «بخار» است و پنج عنصر بهشت روشنی در اسطوره مانوی شامل، نسیم و هوا و آب و آتش و نور است. هر کدام از این عناصر در جدال میان هرمزدبغ و اهریمن نقشی مهم را ایفا می‌کند (نادری، ۱۳۸۷: ۱۳۴) اما طریق دست یازیدن به حقیقت و نائل شدن به نور واحده در نظرگاه نجم‌الدین رازی، کشف و شهود است که در این معنا او به شیخ/شراق نزدیک می‌شود.

مسأله مهم دیگر در بررسی اسطوره‌های حکمت خسروانی در این سه اثر نشان می‌دهد، هر یک از نگارندگان (فردوسی، سهروردی و نجم‌الدین رازی) متناسب با دیدگاه اعتقادی و باورمندی خود دگردیسی‌هایی نیز در بازخوانی این اسطوره‌ها داشته‌اند. چنانچه فردوسی در «شاهنامه» سترگ و ماندگار خویش به فرهنگ ایرانی و حکمت خسروانی می‌پردازد و تاریخ اساطیری ایران باستان را به تاریخ حکمت و عرفان پارسایان پارسی پیوند می‌زند. یکی از اعتقادات اصلی فردوسی در «شاهنامه»، دریافت تلاقی میان «حکمت خسروانی و فره ایزدی در نظام شهریاری ایران باستان» است. او جهان اساطیری ایران باستان و روایات تاریخی را به عنوان ظرفی برای بیان مظهر حکمت باطنی ولایت و حتی امامت برگزیده است، گویا او به فراست دریافته که فره ایزدی در نظام پادشاهی ایران باستان که به زعم او از شهریاری به شهریار دیگر در بستر گذر تاریخی زمان منتقل می‌شود، همان نور ولایی است که در میان امامان شیعه جابه‌جا می‌شود. به همین جهت صاحبان فره ایزدی در «شاهنامه»، مورد الهامات ایزدی قرار می‌گیرند.

لذا از دیدگاه فردوسی، حاکم تنها برای برآورده ساختن نیازهای جسمانی و حیات مادی مردم حکومت نمی‌کند. بلکه یکی از اهداف عالی هر حکومتی رهنمون کردن مردم به یزدان و در ایران کهن، در خدمت به اهورامزداست. فردوسی خود چنین می‌سراید:

به یزدان بود خلق را رهنمای سر شاه خواهد که ماند به جای
جهان بی سر و تاج خسرو مباد همیشه بماناد جاوید و شاد
همیشه تن آباد با تاج و تخت ز درد و غم آزاد و پیروز بخت

بنابراین از نظر حکیم طوس، «حکومت توحیدی» برای نوع بشر، حکومت پاکان است و حکمرانی جز پاکان را شایسته نیست و تنها چنین حاکمانی جهانی روشن و نورانی برای رشد و جاودانگی خلق رقم خواهند زد، و چنین باد که جهان بی سر و تاج چنین پادشاهانی مباد. چنانکه فریدون و فریدونیان آیین حکومت داری‌شان پاک و توحید است و ضحاک و ضحاک‌وشان که از دایره توحید و پاک رایی به دور هستند حکومتشان را بر خون جوانانی بنا می‌کنند که او با سرشتی اهریمنی و به دور از روشن رایی و خردورزی مغز آنان را خوراک دو اژدهای برآمده از نفس تباهش می‌سازد.

دگرذیسی در اسطوره‌شناسی و اسطوره خوانی

در این میان پرداختن به جایگاه حکمت خسروانی و مباحث اسطوره‌شناسی آن، یکی از مهم‌ترین مباحث شاهنامه‌شناسی است که مستلزم توجه به دوران قبل از اسلام و حکمت خسروانی و حکیمان ایران باستان بوده، و تجلی اساطیر فرهنگ ایرانی در «شاهنامه» فردوسی به نوعی بازسازی عناصر فرهنگ اصیل اجتماعی ایرانیان است که در این وسعت و دقت در معدود آثاری از ادبیات پارسی دیده می‌شود. بنابراین با بازسازی اسطوره‌های تاریخی ایران زمین هم راهکار جاودانگی را ارائه می‌کند و هم هویت اصیل ایرانی را برسازی می‌کند و به نوعی از دستاوردهای فرهنگ کهن پارسی و سرمایه وزین حکیمان خسروانی صیانت می‌کند.

سهروردی نیز در تبیین حکمت اشراق، از عناصر نمادینی چون سیمرغ، جام جهان‌بین و حتی پر سیمرغ و از اسطوره‌هایی مانند زال، اسفندیار و کیخسرو و... نام برده است. هانری کربن در تجزیه و تحلیل دگرذیسی حماسه‌ها از پهلوانی به عرفانی زیباترین

تعبیر را ارائه می‌نماید. او با استناد به بازسازی داستان زال و اسفندیار در آثار شیخ /شراق جوانب تمثیلی این بازسازی یا در حقیقت بازآفرینی را نشان می‌دهد و اسطوره‌ها را برای بیان و تدقیق معانی لطیف عرفانی برمی‌گزیند. در برشماری ویژگی‌های ذاتی تمثیل‌های عرفانی نیز در شیوه تبیینی سهروردی، در هر یک معمولاً نوعی روایت یا حکایت موجود است و بعد سیر و سلوک و تأویلی؛ منظور از تأویل اینکه حکایت با برکندن گذشته از تاریخ گذشته‌اش دوباره در زمان بازگشته‌ای فعلیت می‌یابد که در آن حکایت با تمثیل تبدیل به رویداد روان در وراء تاریخ می‌شود. هر حکایتی از دیدگاه او نوعی تأویل است و سهروردی از همین طریق کرد و کار ایرانیان را به معنای عرفانی آن بازمی‌گرداند و در آنجا رویداد پهلوانی به رویدادی عرفانی تبدیل می‌شود که گویی به صورت تجربه‌ای شخصی در درون اتفاق افتاده است. کربن اینگونه برگشت را گذار از حماسه پهلوانی به حماسه عرفانی می‌نامد(شایگان، ۱۳۷۳: ۲۱۴).

هم آنجاست که می‌توان این گذار و دگردیسی را در واقع نوعی گذر به تاریخ قدسی نفس به حساب آورد به این معنی که حماسه‌ها در حقیقت بازگشتی حقیقی به خویشتن دارند و در درون خود به تجربه عرفانی دست می‌یابند، و در حقیقت به شرق اصالت خود وصل می‌شوند و روی فراموش شده خود را می‌جویند و اسفندیار در گذر از چنین تجربه‌ای قرار گرفته است. سهروردی با پیوند زدن میان فکرت عرفانی بازگشت و کرد و کار قهرمانان جهان بین پارس باستان جوانمردان اسلام را به نوامیس اخلاقی مشترک در هرگونه اندیشه جوانمردی و شهسواری برمی‌گرداند و «شاهنامه» فردوسی را درست مانند تورات یا قرآن با دید باطن تأویل می‌کند.

در حقیقت در فراسوی شخصیت‌های حماسی سهروردی، به وجود نوعی کنش و واکنش عرفانی اعتقاد داشت و تمامی این اندیشه‌ها بر اصولی استوار است که شیخ /شراق با استناد بدان‌ها به بیان اندیشه‌های ناب عرفانی خود می‌پردازد. این اصول جدای از آنچه که به عنوان اصول اساسی حکمت اشراق آمده مواردی است که شیخ /شراق را نسبت به برداشت چنین عرفانی از اساطیر حماسی رهنمون بوده، برای مثال در حکمت اشراق، مؤثر حقیقی، وجود «نور» است چون محبت و قهر صادر از نور است و حرارت بالذات در قوای شوقی اعم از شهری و غضبی مدخلیت پیدا می‌کند و وجود همه آن‌ها در حرارت

به تمام و کمال می‌رسد و شوقیات ما نیز خود موجب حرکات روحانی و جهانی می‌گردد. بر همین اساس می‌توان گفت که طرح‌های او از داستان‌های اساطیر از یک سو مرتبط با آراء و عقایدش در حکمت اشراقی است، و از سوی دیگر به شدت تحت تأثیر فلسفه نور و ظلمت او است تا آنجائی که در بازسازی و بازگویی روایت اسفندیار در جلوه عرفانی‌اش، جایگاه نور نقش ویژه‌ای دارد. سهروردی در آثار خود که از اصول حکمت اشراقی پیروی می‌کند و حتی با معرفی گونه‌ای از مراتب وجودی (یعنی فرشته شناسی و مراتب نورانیت) و با روایت از «فرشته» که ظاهراً راوی و محل استناد گفته‌ها و نظریه‌های او می‌باشد؛ در پیچه‌ای نو از حماسه به عرفان می‌گشاید.

با نگاهی به این گونه از آثارش اختلافات بسیاری بین روایات شفاهی و شخصی که ظاهراً استنباط‌های فردی و ذوقی اوست، دیده می‌شود. با این همه شیخ/شراق صرفاً با تکیه و استناد به شخصیتی مانند «فرشته» به بیان ساخته‌های ذهنی خود از اساطیر پرداخته جلوه‌های عرفانی بدان می‌بخشد، و دقیقاً عناصر اساطیری در پرتو بصیرت و ذهنیت خاص سهروردی به منزله رموزی ظاهر می‌شوند که حاوی حقایق حکمت جاودانی اشراق است (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۱۷۰). آنچه از اهمیت شایان توجهی برخوردار است این است که تنها افراد حماسی (رستم و زال و کیخسرو و فریدون و...) و سیمرغ «شاهنامه» نیست که در آثار شیخ/شراق جلوه‌های عرفانی یافته‌اند. بلکه با نگاهی به آثار شیخ/شراق در حیطه داستان زندگی زال و اسفندیار و رستم به گونه‌ای لطیف می‌توان معادل‌های مناسبی در فضای فلسفی-عرفانی شیخ/شراق و حتی در سطحی پایین‌تر در فضای عرفانی نجم رازی برای شاخص‌های حماسی یافت که پرداخت به یک یک آن‌ها و کیفیت تطور و تحول آن‌ها در دستگاه فکری این دو اندیشمند، در حوصله و حوزه این مقال نیست، شاهد این مدعا برداشت هانری کربن است؛ او راجع به دگردیسی جلوه‌های حماسی به عرفانی گفته این دگردیسی در «عقل سرخ» راجع به اسفندیار و داستان مرگ او به وضوح معلوم است. بازسازی داستان مرگ اسفندیار توسط شیخ/شراق این تحول و تغییرات ارزشی و اعتقادی آدمی را بیان می‌کند. چیزی که در این تحول و تطور مهم است همان بافت معنی و مفهوم سمبولیک این جلوه عرفانی است که از زیبایی خاصی برخوردار است (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۱۳۲).

شیخ/شراق در ارائه تمثیل‌های عرفانی خود مقید به برقراری رابطه میان تفکر نورانی است که مغان و موبدان زرتشتی مبلغ آن می‌بودند و در تمامی تمثیل‌هایش به پیوند شناخت فلسفی و عرفانی دامن می‌زند، و مهم‌تر از همه اینکه این شناخت را به شکلی عرضه می‌کند که درک واقعی منوط به امر تأویل است. چون از مرز حکایت و گزارش صرف گذشته با استعانت از رمزهای برساخته‌اش به تمثیل عرفانی دست می‌یابد و در حقیقت با توجه به این مراحل است که از حماسه پهلوانی به حماسه عرفانی دست می‌یابد. نجم‌الدین رازی نیز با اقتباس از آیه ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ (اعراف/۵۴) آدم را شایسته تشریف خلیفه الهی می‌داند و می‌گوید: «آدمی را این تشریف نه بس باشد که حضرت خداوندی آسمان و زمین و هرچه در وی است به شش شبانه روز آفرید و در آن تشریف بیدی» ارزانی نداشت، با آنکه عالم کبری بود. اینجا آدم را که عالم صغری بود می‌آفرید، حواله به چهل روز کرد. و تشریف خلعت بیدیه ارزانی داشته تا بی خبران بدانند که آدمی را با حضرت عزت اختصاصی است که هیچ موجودات را نیست» (رازی، ۱۳۷۳: ۸۲). این تنها به جسم اختصاص نیافته؛ بلکه خداوند با دمیدن روح خود در قالب جسمانی انسان روح او را نیز به مقام شرافت نشانده است.

نجم‌د/یه شرح آفرینش روح انسان را با استشهاد به بیان حکیم توس، فردوسی، در تأیید جایگاه والای آدمی پیوند می‌زند و بیان می‌دارد:

تو را از دو گیتی برآورده اند	به چندین میانجی پیورده‌اند
نخستین فطرت پسین شمار	تویی خویشان را به بازی مدار

(رازی، ۱۳۷۳: ۸۱)

در ابیانی که شیخ نجم‌الدین رازی از «شاهنامه» به عنوان شاهد ذکر کرده است، نیز فردوسی هدف غایی آفرینش را خلقت انسان می‌داند و یادآور می‌شود که خلقت آدم عبث نیست. انسان کلید گشایش گره‌های هستی است. شاعر در مبحث آفرینش انسان اشاره می‌کند که انسان علاوه بر آفرینش مادی، گوهری الهی هم دارد که هن پسین نامیده می‌شود. به همین دلیل به انسان هشدار می‌دهد که تو مهم‌ترین آفریده خدا هستی و خود را به بازی مدار (غضنفری، ۱۳۹۳: ۸۷). بنابراین می‌توان ادعان داشت با بررسی دو مفهوم فره و تقابل دیالکتیک نور و ظلمت در واکاوی اسطوره‌ها و بازنمایی

باورداشت‌های هر سه نفر، می‌توان وجوه اشتراکی میان نظام اندیشه‌ورزی این دو جست‌وجو نمود.

از این رو می‌توان مسیر تحلیلی حکمت خسروانی را در این سه اثر جاودانه یعنی «حکمة الاشراق» سهروردی، «شاهنامه» و «مرصاد العباد» جست‌وجو کرد. همچنین در تبیین دگردیسی قهرمانان اساطیری حکمت خسروانی و آموزه‌های اوستایی درمی‌یابیم که در دگردیسی حماسه‌ها و حماسه‌سازها، می‌توانیم از تبیین حماسه‌های پهلوانی «شاهنامه» به حکمت عرفانی و شرقی سهروردی و از آنجا به زمزمه‌های عاشقانه و معرفت‌شناختی نجم‌رازی می‌رسیم.

لذا هر یک از این سه نفر می‌کوشند تا جوانب تمثیلی و نمادین آموزه‌ها و مضامین خود را برای بازسازی یا بازآفرینی حقیقت نشان دهند. بنابراین فردوسی با علم بر حکمت خسروانی ایران باستان، از آفرینش نخستین انسان پرده برمی‌فکند، سپس به تبیین دیالکتیک تقابلی خیر و شر، اهورامزدا و اهریمن و نور و ظلمت در سایه خردورزی انسان‌های کامل و شهریاران نامدار ایران زمین می‌پردازد. به مدد سیمرغ خردمند و حکمت پیران فرزانه به یاری شهسواران جوانمرد ایران می‌آید و مراتب روحانیت معنوی آن‌ها را تقویت می‌کند.

به قول هانری کربن در کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی» نیت سهروردی به عمد احیای حکمت ایران باستان بود (کربن، ۱۳۷۳: ۳۹) و بهترین وسیله برای این کار استفاده از اساطیر نامدار «شاهنامه» و ادبیات آشنای آن به نظر می‌رسید. حلقه اتصالی که سهروردی را نیز به نجم‌دیه نسبت می‌دهد و ادبیات اشراقی او را به عرفان اسلامی و آموزه‌های اصیل دین اسلام پیوند می‌زند.

سهروردی نیز به همین شیوه به واکاوی و بازسازی حکمت ایرانیان باستانی و حکمای فهلوی ایرانی پرداخته است و می‌کوشد با واکاوی اسطوره‌ها، با تبیین فره‌ایزدی فرمانروایان کیانی و تبیین مراتب نور و نورانیت حکمت خسروانی را به معنای عرفانی آن یعنی به ریشه‌های مشرقی‌اش بازگرداند و در «حکمة الاشراق»، رویداد پهلوانی و ایرانی در «شاهنامه» به رویدادی عرفانی و اشراقی در حکمت شیخ اشراق تبدیل می‌شود و در نهایت نیز به زبان شیوای عرفان دلنشین و روان شیخ رازی دوباره بازخوانی می‌شود و هم

آنجاست که می‌توان این گذار و دگردیسی را در واقع نوعی گذر به تاریخ قدسی نفس به حساب آورد به این معنی که حماسه‌ها در حقیقت بازگشتی حقیقی به خویشتن دارند و در درون خود به تجربه ناب عرفانی دست می‌یابند و در حقیقت به شرق اصالت خود وصل می‌شوند و روی فراموش شده خود را می‌جویند و در میان آموزه‌های اخلاقی مرصاد پرورش می‌یابند.

او نیز زیباترین تعبیر را ارائه می‌نماید و با استناد به بازسازی داستان زال و اسفندیار در آثار شیخ/شراقی در برشماری ویژگی‌های ذاتی تمثیل‌های عرفانی معمولاً در هر یک نوعی روایت یا حکایت موجود است و بعد سیر و سلوک و تأویلی؛ منظور از تأویل این است که حکایت با برکندن گذشته از تاریخ گذشته‌اش دوباره در زمان بازگشته‌ای فعلیت می‌یابد که در آن حکایت با تمثیل تبدیل به رویداد روان در وراء تاریخ می‌شود. هر حکایتی از دیدگاه نوعی تأویل است و سهروردی از همین طریق کرد و کار ایرانیان را به معنای عرفانی آن یعنی به مشرقش باز می‌گرداند و در آنجا رویداد پهلوانی به رویدادی عرفانی تبدیل می‌شود که گویی بصورت تجربه‌ای شخصی در درون اتفاق افتاده است.

از همین دیدگاه است که فردوسی به بازسازی یافته‌های حکمت خسروانی و بیان وقایع اساطیری می‌پردازد، و سهروردی نیز با خوانش از اسطوره به عرفان پیوندی ظریف برقرار می‌کند و در این گذرگاه به بیان دیدگاه‌های اشراقی خود می‌پردازد. نجم‌الدین رازی نیز با علم بر مفاهیم خسروانی و اسطوره‌شناسی فردوسی و وقایع حماسی آن و علم بر نظام معرفتی شیخ/شراقی «مرصاد العباد» را به رشته تحریر درآورده است. شکی نیست که فردوسی در به تصویر کشیدن سیمای فرهنگ شهسواران ایرانی و پهلوانان معنوی ایران زمین با اشراف بر حکمت خسروانی تصویری دلنشین و باورپذیر از تاریخ کهن و باستانی ایران را به شیوه روحانی ترسیم می‌کند، و سهروردی نیز با روشن ساختن مفاهیم و زوایای حکمت خسروانی در درون اساطیر و غنای وصف ناپذیر «شاهنامه» فردوسی و علم بر حکمت ایرانیان باستان به سفری دور دست می‌زند و در این سفر هویت فرزندگان و حکیمان «شاهنامه» را به میل خود تغییر داده بنیادهای اولیه داستان‌ها را عوض می‌کند تا شکلی نو بگیرند، و در سیر و سلوک روحانی و انتقال معرفت اشراقی خود قسمتی از زندگی خود را نیز وارد می‌کند و پس از این دو نجم‌الدین

رازِی تمام مقصود عرفانی و منطق عاشقانه‌اش را با قرائت این هر دو بازآفرینی‌ها و اتصال آن با بازگشت به خویشتن و معرفت نفس و معرفت نور الانواری است که او به زیبایی در «مرصاد العباد» و عالم نورانی‌اش به تصویر کشیده است. این پیوند در حقیقت پیوندی دیرینه میان حماسه‌ای تاریخی، ملی با جنبه‌های مذهبی-عرفانی و ریشه‌های زرتشتی است که ریشه و تبارشناسی آن در آموزه‌های حکمای نامدار پارسی است و ادبیات، تاریخ، عرفان و حکمت و فلسفه این مرز و بوم وامدار آن است.

در «حکمة الاشراق» نور و عشق مترادف به کار رفته و جملاتی چون «عالم النور و العشق» و مانند آن آورده که نشان از مکتب جمال دارد. چنانکه می‌گوید: «از جمله نام‌های محسن یکی جمال است و کمال. «ان الله تعالی جمیل و یحب الجمال» و هرچه موجوداند از روحانی و جسمانی طالب کمال‌اند، و هیچ کس نبینی که او را به جمال میلی نباشد. پس چون نیک اندیشه کنی همه طالب حسن‌اند، و به حسن که مطلوب همه است، دشوار می‌توان رسیدن زیرا که وصول به محسن ممکن نشود الا به واسطه عشق» و این عشق جوهره «مرصاد العباد» نجم‌الدین رازی است و همان جوهره‌ای است که حکیم توس را به رنجی سی ساله واداشته تا بار گران سنگ فرهنگ و حکمت ایرانی را به دوش کشیده و کاخی بلند بنا کند تا به هیچ کژی و ناراستی ویران نشود.

از دیگر سو مطالعه دقیق «شاهنامه» فردوسی نشان می‌دهد که این اثر بزرگ تنها شرح زندگی پادشاهان و پهلوانان نیست بلکه دایرة المعارفی وزین است که مجموعه‌ای از حماسه، هنر، انسانیت، عشق و جوانمردی را در بر می‌گیرد. صفات پهلوانی رستم در «شاهنامه» که صفتهای پهلوان کامل است عبارت‌اند از زورمندی (قدرت بدنی خارق العاده)، هنرمندی (چالاکي و مهارت)، نیروی اعتقاد (یاد همیشگی خدا)، چاره‌گری و تدبیر، علاقه به بزم، زبان آوری، وفاداری به پادشاه و جوانمردی که خود گواه این مدعاست که این صفات عالیه برای هر ذهن باز و بینش آگاه نماد حکمای فلهوی شیخ اشراق و مرشد کامل و راه به سلامت برده نجم‌الرازی در «مرصاد العباد» است (ندوشن، ۱۳۸۵: ۲۶۰).

بنابراین «شاهنامه» در وهله نخست شرح حماسه‌سرایی است که دارای دو جنبه ملی و دینی است و مأخذهای آن عبارت‌اند از اوستا کتاب‌های پهلوی و نوشته‌های فارسی و

عربی کهن که اگرچه از نظر تاریخی کاملاً قابل اعتماد نیستند ولی برای دوران خاصی از تاریخ ایران زمین چارچوب تحلیلی می‌سازد که به تبیین تاریخی دقیق نیازمند نیست، بلکه اصالت و هویتی معناسناسانه و اخلاق مدارانه بدان می‌بخشد.

اصالتی که ریشه در آموزه‌های اخلاقی- تربیتی ایرانیان باستان بوده و حکمتی بدان‌ها ارزانی می‌داشته که از زمان کیومرث بدان آراسته شده‌اند، و سپس نسل به نسل به شاهانی آرمانی همچون فریدون و کیخسرو و حکیمانی چون زرتشت و جاماسب و... منتقل شده است و از سوی دیگر خود حاوی بسیاری از عناصر مهم و تعیین کننده حکمت پارسی است. چنانکه اگر ما نیز به تبعیت از مهین پناهی، عناصر مهم حکمت خسروانی را مشتمل بر تقدیس آتش، خورشید، دین زرتشت، نور و ظلمت، انواع فره ایزدی، مسأله نیروهای باطنی و فروهر، ارض ملکوت، امشاسپندان و ایزدان و شاهان آرمانی (پناهی، ۱۳۹۴: ۸۸) بدانیم، «شاهنامه» را جلوه‌ای فراگیر و مجموعه‌ای متکثر از بیش‌تر عناصر مذکور خواهیم یافت.

هرچند در برخی موارد در قالب تمثیل و استعاره و کنایه و آرایه‌های ادیبانه و ظرافت‌های حکیمانه و طبع شاعرانه بدان‌ها پرداخته می‌شود که در ادامه اشاره خواهیم نمود. همچنین به خاطر داشته باشیم که پاره‌ای از پژوهشگران «شاهنامه» حکیم توس را "حماسه مده آی ایران زمین" لقب داده‌اند (مازولوف، ۱۳۸۵: ۴۴).

واکاوی یک اسطوره؛ سیمرغ کیست؟

مهم‌ترین مباحث حکمت خسروانی بحث نور و ظلمت است که از آموزه‌های اوستا نشأت گرفته و در آثار سهروردی و عارفانی که تحت تأثیر فهلویون بوده‌اند، آشکار شده است. پهلویون جمعی از حکمای قدیم بودند که وجود را یک حقیقت و دارای مراتب می‌دانستند، مانند نور که یک فرد آن آفتاب است و فرد دیگر آن نوری است که در کرم شب‌تاب دیده می‌شود (مهین، ۱۳۶۲: ۱۴۸).

اما این مراتب نورانی چگونه به آفریدگان منتقل می‌شود، در حکمت خسروانی از مراتب نور، نور اول تا انوار هفت‌گانه سخن به میان آورده می‌شود که سهروردی نیز همین تبیین را انجام می‌دهد. البته او به سراغ واسطه‌های نورانی می‌رود که از میان

اسطوره‌ها سیمرغ است و از میان انوار نورانی، فره ایزدی است که بر سریر پادشاهان ایرانی سایه می‌افکند، هرچندگاه نیز به واسطه دور شدن از مسیر تابش انوار نورانی اسپهبدیه و قرار گرفتن در سیلان احساسات اهریمنی فره نورانی‌اش رفع می‌شود. از باطن روایت شیخ/شراق برمی‌آید اینکه سیمرغ برای او، در حقیقت رمز فرشته خورشید و نیز رمز عقل اول و عقل کل یا هر یک از عقول دیگر است. این انوار قاهره با فرشته‌ها و عقل‌ها که از نظر ماهیت فرقی با یکدیگر ندارند ولی مراتب روحانیت و نورانیتشان متفاوت است، ادراک می‌شوند.

با توجه به این نکته سیمرغ که می‌تواند هم عقل اول باشد و هم رمزی از عقل دهم، چون بی واسطه به دریافت فیض نائل می‌شود، نور اقرب است یا به عبارتی نیابت نور الانوار را در عالم عقول به عهده دارد، بدین ترتیب خورشید که نورانی‌ترین جرم نورافشان و خلیفه خدا در عالم افلاک و کواکب است، مظهر شریف‌ترین فرشته، عقل‌ها، یعنی عقل اول یا نور اقرب، خلیفه خدا در عالم فرشتگان است و همان است که شیخ/شراق در جاهای دیگر آثارش از او تعبیر به واسطه وحی می‌نماید(حیدر نیای راد و شعبانلو، ۱۳۹۶: ۱۰۹).

کزازی در مورد این پرنده می‌نویسد: «این پرنده از بغرنج‌ترین نمادهای اسطوره‌ای و آیینی فرهنگ کهن ایران است و در میان پرندگان کیش مهرپرستی است، و به همین علت در دبستان‌های نهان‌گرایی و در ادب درویشی، جایگاهی والا دارد»(کزازی، ۱۳۸۶: ۶۲). در «شاهنامه» نیز، با توجه به مهرپرست بودن خاندان رستم در سیستان و روشن کردن آتش در بالای کوه(شاید معبد خدای خورشید) این زاری و تضرع معنا پیدا می‌کند. بنابراین شرح داستان تضرع و راز و نیاز زال به آستان سیمرغ برای مداوای زخم‌های رستم و آموختن راه چاره مرگ اسفندیار نمود پیدا کرده است، بی تأثیر از آیین میتراثیستی ایران باستان نیست. بزرگداشت انوار و نیایش خورشید به عنوان مظهر روشنایی و فروغ ایزدی در عالم محسوس، یکی از پایه‌های اصلی و اساسی دین زرتشتی است. پس سیمرغ افسانه‌ای برای سهروردی به دو نقش "پرورش دهندگی" و "هدایت‌گری" تأکید می‌کند. زیرا هم واسطه جهان معنا است و قوام و هستی جهان بسته به فیض اوست و هم به عنوان حامل پیام الهی به صورت وحی به انبیاء، نقش

هدایت‌گری بشر را بر عهده دارد. اما در «شاهنامه» انسان مورد نظر او همواره در جدالی درونی به سر می‌برد، جدال جوهر الهی انسانی و جوهر حیوانی او، اولی مظهر نور است و دومی مظهر ظلمت، یکی انسان را به سوی عالم نور می‌کشاند و یکی به سوی عالم تاریکی و ظلمت؛ فرشتگی و دیوی انسان، اهورایی و اهرمنی همواره در گرو پیروزی یکی از این دو است. در «شاهنامه» مبارزه رستم و اسفندیار، مبارزه سام نریمان بین عقل و دلش، جدال سیاووش و رودابه و حتی نقش کیکاووس همه مبارزاتی به شکل نمادین است، که گاه آدمی با راهنمایی پیری واصل و یا از طریق پیوستن به عقل فعال بر این خصم پیروز می‌شود، چنانکه رستم نیز با دستگیری زال و به کار بستن راهنمایی و هدایت او، که با سیمرغ در ارتباط است موفق می‌شود. با تحقق جوهر الهی خویش و کسب قابلیت پذیرش نور سیمرغ، بر اسفندیار غلبه کند. بنابراین برای فردوسی سیمرغ هم دانای کل است که راه چاره‌ها را می‌شناسد و به واسطه آتش فروزان فیض الهی اهوراییان یکتاپرست را یاری می‌رساند. او برای حکیم توس همان واسطه نور است که منجی شهریاران می‌شود.

نجم رازی درباره این واسطه‌های فیض و نور می‌گوید: «پس حق تعالی چون موجودات خواست آفرید، اول نور روح محمدی از پرتو احدیت پدید آورد ... ارواح انبیاء را علیهم الصلوة و السلام از قطرات نور محمدی بیافرید. پس از انوار ارواح انبیاء، ارواح اولیاء را بیافرید، و از انوار ارواح اولیاء ارواح مؤمنان بیافرید و از ارواح مؤمنان ارواح عاصیان بیافرید و از ارواح عاصیان ارواح منافقان و کافران، و از انوار ارواح انسانی ارواح ملکی بیافرید، و از ارواح ملکی ارواح جن بیافرید، و از ارواح جن ارواح شیاطین و مَرَدَه و ابالسه بیافرید» (رازی، ۱۳۸۱: ۳۸).

وی همچنین معتقد است وقتی دل آدمی از زنگار ظلمت زدوده شود، انوار غیبی را مشاهده و بر اساس میزان پاکی دل، انوار متفاوت‌اند. ذکر، عبادت و... هر کدام نوری دارند و هر اندازه خورشید و بیش‌تر از آن «چون آینه دل در صفا کمال گیرد و پذیرای نور روح شود، بر مثال خورشید مشاهده افتد، چنانکه صفا زیادت بود، خورشید درخشان‌تر تا وقت بود که در روشنی هزار بار از خورشید صورتی درخشان‌تر بود» (رازی، ۱۳۶۵: ۳۰۲).

پس آدمیان به نسبت مرتبت وجودی از روشنایی و نور الهی برخوردار می‌شوند و نور الانوار شیخ/شراقی او را هدایت می‌کند. اما فرشتگان سهروردی و مراتب عقول ده‌گانه بوعلی سینایی و حتی سیمرغ دلنواز و باشکوه فردوسی، در نظام معرفت شناختی نجم رازی به فرشتگان چهارگانه تبدیل می‌شود که از سر بی‌اعتمادی به موجود انسانی، نه تنها هدایتش نمی‌کنند که واسطه آفرینش او نیز نیستند. اما در نهایت، اینان پس از رسول گرامی اسلام (که به زعم رازی جوهر و بهانه آفرینش است) هم صغیر سیمرغ می‌شوند و هم هادی فیض الهی به سوی آفریدگان و هم سیمرغ وار، در مسیر پرورش، ارشاد و هدایت‌گری، ظاهر می‌شوند و می‌نویسند: «حق تعالی چون اصناف موجودات می‌آفرید از دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ، وسایط گوناگون در هر مقام پر کار کرد. چون کار به خلقت آدم رسید گفت: «إني خالق بشر من طين» خانه آب و گل آدم من می‌سازم پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل علیه السلام برفت. خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: ای جبرئیل چه می‌کنی؟ گفت: تو را به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفریند. سوگند پردازد به عزت ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم. جبرئیل چون ذکر سوگند شنید به حضرت بازگشت. گفت: خداوندا تو داناتری خاک تن در نمی‌دهد» (رازی، ۱۳۸۱: ۶۹).

این داستان ادامه می‌یابد تا بدانجا که چهارمین فرشته مقرب، عزرائیل، با قهر یک قبضه خاک از زمین برمی‌گیرد. در اینجا نجم دایه اشاره می‌کند که باز کردن خاک در مقابل فرشتگان، دلیل شرافت انسان است (همان: ۷۱). نجم رازی درباره این نور می‌گوید: «پس حق تعالی چون موجودات خواست آفرید، اول نور روح محمدی از پرتو احدیت پدید آورد... ارواح انبیاء را علیهم الصلوة و السلام از قطرات نور محمدی بیافرید. پس از انوار ارواح انبیاء، ارواح اولیاء را بیافرید، و از انوار ارواح اولیاء ارواح مؤمنان بیافرید و از ارواح مؤمنان ارواح عاصیان بیافرید و از ارواح عاصیان ارواح منافقان و کافران، و از انوار ارواح انسانی ارواح ملکی بیافرید، و از ارواح ملکی ارواح جن بیافرید، و از ارواح جن ارواح شیاطین و مَرَدَه و ابالسه بیافرید» (رازی، ۱۳۶۵: ۳۸). اساس فلسفه سهروردی، مراتب نورانیت است. سهروردی درباره نور الانوار می‌گوید: «پس نور مجرد غنی بالذات یکی بود

و دو نیست و آن نور الانوار است و هر آنچه جز اوست نیازمند بدوست و وجود ازوست. پس او را نه ندی بود و نه مثلی، قاهر و چیره بود بر همه اشیاء جهان و مقهور هیچ امری از امور عالم نبود. چه آنکه هر قهری و کمالی ازو آید و به طور مطلق عدم و نیستی بر او روا نبود و مقاومی در برابر ذاتش نبود» (سهروردی، ۱۳۸۱: ۲۲۰).

پس موجودات با نور محض اند که حق تعالی و عقول حشره است یا نور عرضی که اجسام اند و بهره‌ای از نور دارند. در میان اسطوره‌های «شاهنامه»، برای شیخ اشراق سیمرغ و کیخسرو از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند. سیمرغ در یک سطح معنایی همان نور مجرد، نور الانوار و النور الاسبه‌بده است که در فلسفه اشراق نقش تعیین‌کننده دارد. تمامی موجودات در باور سهروردی از نباتات، میوه‌ها و موجودات از سیمرغ و حرکت پر او به وجود می‌آیند. این اعتقاد به نور و ظلمت در آرای سهروردی بسیار نزدیک به اصول اساسی دین زرتشتی یعنی دو نیروی "سپنتامینو" و "انگره مینو" است که از آموزه‌های زرتشتی و حکمت خسروانی است.

اهریمن نماد پلیدی است و برای از بین بردن نیکی تلاش می‌کند ولی چون دون و پست‌مایه است و اهورامزدا آگاه بر هر چیز است پس سرانجام اهریمن نابود شده و اورمزد بر او چیره می‌شود و کار جهان یکسره به نیکی خواهد گرایید. این تقابل نور و ظلمت هم در فلسفه نورانی شیخ اشراق مطرح شده و فردوسی حکیم نیز در «شاهنامه» به آن اشاره نموده است و شخصیت‌های اسطوره‌ای مانند فریدون و ضحاک جلوه‌های تقابل اهریمن و اهورا است. در حکمت خسروانی نیز میان انسان و امشاسپندان و دیگر ایزدان (فرشته) و موجودات نیک (مزدا آفریده) که همگی آفریده اهورامزدا هستند و پیوسته در تقابل و مبارزه با دیوها که نماد پدیده‌هایی اهریمنی‌اند. پس برای این هر دو در طبیعت دو نیروی متضاد خیر (سپنتامینو- اثر نور) و شر (انگره مینو- اثر ظلمت) وجود دارد که همواره در حال نبرد با یکدیگرند. هیچ کدام از این دو گوهر به خودی خود ارزش نیک یا بد بودن را ندارند به بیان دیگر، اهورامزدا آنچه را که آفریده نیک است و شر در آن راه ندارد. اما اختلاف موجود در هستی هر گاه در اندیشه انسان رشد کند و شکوفا شود، نیک و بد به وجود می‌آید» (خداداد خنجری، ۱۳۸۰: ۸-۲۵). در «شاهنامه» اهریمن و اهورا، به ترتیب برای اهریمن نماد خشم و حسد و کینه و آز و خونریزی و ظلم و ستم

است و برای اهورا نماد بخشش، خیر، دوستی، مهر و خوبی و زیبایی است. در «شاهنامه» این موضوع به زیبایی پرداخته شده است. به عنوان مثال در پادشاهی کیومرث دشمن شرور و نفرت انگیزی که بر او تاخت و مانعی بزرگ بر سر راه او و اهدافش بود و عاقبت فرزندش سیامک را بر خاک افکند و او را داغدار کرد. دندان تیز کرد و دوباره بر کیومرث تاخت اما با اهورا و اهورایی برنیامد و هوشنگ بر او غلبه کرد و از هم دریده شد.

سیامک بیامد برهنه تن
بزد چنگ وارونه دیو سیاه
برآویخت با پور آهرمنا
دو تا اندر آورد بالای شاه

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۶-۵۵)

نجم‌الدین رازی نیز در «مرصاد العباد» می‌گوید: «در کل هستی به هر جا نظر کنند نور و ظلمت خواهیم دید و این نور و ظلمت، از صفات لطف و قهر خداوندی است. زیرا خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. او در واقع نور را نشانه پرتو انوار جمال دانسته و ظلمت را نشانه پرتو انوار صفات جلال که ظلمت، عدم نور است» (رازی، ۱۳۸۱: ۱۵۲). پس در نظر او دوگانگی و تفکیکی وجود ندارد بلکه ساختاری واحد از جنس نور، شبیه نور الانواری است که اشراقیون باور دارند و همگان بر مبنای مرتبه معرفت شناختی آن انعکاسی از نور هستند. به نظر او، نور خداوند در تمام ذرات عالم آفرینش تجلی کرده و ظاهر شده است و در حقیقت جهان هستی و آفرینش چهره‌ای از ذات حق یا پرتوی از نور اوست و بنابراین هرچه در عالم وجود دارد نشانه‌ای از انوار نورانی لطف یا قهر خداوندی است. پس اگر ظلمتی هم وجود دارد در نگرش وحدت وجودگرایانه نجم‌الرازی ظلمت هم جلوه‌ای از هزاران چهره نور الهی است.

نتیجه بحث

به نظر می‌رسد نقطه مشترک در اندیشه سهروردی فیلسوف، فردوسی حکیم و عرفان نجم‌الرازی در مبحث حکمت خسروانی در وهله نخست فلسفه تقابلی نور و ظلمت برگرفته از ماهیت اهورایی- اهریمنی آموزه‌های زرتشتی در حکمت خسروانی باشد. چنانچه در سرتاسر «شاهنامه» ما شاهد جدال درونی (بین نفس و خود) و جدال بیرونی و نمادین قهرمانان و شهسواران معنوی با قدرت‌های اهریمنی باشیم. همچنین در

حکمت اشراقی سهروردی و نیز در «مرصاد العباد» به این چالش‌های درونی، همیشگی و شگفت انگیز اشاره شده است. از سوی دیگر بحث فلسفه نورانیت و مراتب نورانیت نیز و تفاوت انسان‌ها در بهره مندی از آن نیز بسیار مورد بررسی قرار گرفته، هرچند سهروردی و نجم رازی آن را به نسبت فردوسی بیش تر روشن نموده‌اند. لیکن فردوسی نیز با بازگشایی مفهوم فره یا خوره ایزدی به شکلی نمادین مراتب وجودی را در بهره مندی از فیوضات و انوار الهی روشن نموده است. بنابراین می‌توان مسیر تحلیلی و خط پیوستگی حکمت خسروانی را در این سه اثر جاودانه یعنی «حکمة الاشراق» سهروردی، «شاهنامه» و «مرصاد العباد» جست‌وجو نمود. درمی‌یابیم که در تجزیه و تحلیل دگردیسی حماسه‌ها از تبیین حماسه‌های پهلوانی «شاهنامه» به حکمت عرفانی و شرقی سهروردی و از آنجا به زمزمه‌های عاشقانه و معرفت شناختی نجم رازی می‌رسیم. هر یک می‌کوشند تا جوانب تمثیلی و نمادین آموزه‌ها و مضامین خود را برای بازسازی یا بازآفرینی حقیقت نشان دهند. بنابراین فردوسی با علم بر حکمت خسروانی ایران باستان، از آفرینش نخستین انسان پرده برمی‌فکند، سپس به تبیین دیالکتیک تقابلی خیر و شر، اهورامزدا و اهریمن و نور و ظلمت در سایه خردورزی انسان‌های کامل و شه‌ریاران نامدار ایران زمین می‌پردازد. به مدد سیمرغ خردمند و حکمت پیران فرزانه به یاری شه‌سواران جوانمرد ایران می‌آید و مراتب روحانیت معنوی آن‌ها را تقویت می‌کند.

سهروردی نیز به همین شیوه به واکاوی و بازسازی حکمت ایرانیان باستانی و حکمای فهلوی ایرانی پرداخته است و می‌کوشد با واکاوی اسطوره‌ها، با تبیین فره ایزدی فرمانروایان کیانی و تبیین مراتب نور و نورانیت حکمت خسروانی را به معنای عرفانی آن یعنی به ریشه‌های مشرقی‌اش بازگرداند و در «حکمة الاشراق»، رویداد پهلوانی و ایرانی در «شاهنامه» به رویدادی عرفانی و اشراقی در حکمت شیخ اشراق تبدیل می‌شود و در نهایت نیز به زبان شیوای عرفان دلنشین و روان شیخ رازی دوباره بازخوانی می‌شود و هم آنجاست که می‌توان این گذار و دگردیسی را در واقع نوعی گذر به تاریخ قدسی نفس به حساب آورد به این معنی که حماسه‌ها در حقیقت بازگشتی حقیقی به خویشتن دارند و در درون خود به تجربه ناب عرفانی دست می‌یابند، و در حقیقت به شرق اصالت خود وصل می‌شوند و روی فراموش شده خود را می‌جویند و در میان آموزه‌های اخلاقی مرصاد

پرورش می‌یابند. فردوسی حکیم با علم به حکمت خسروانی، از جدال پایان ناپذیر نیروهای اهریمنی و اهورایی می‌گوید تا بدانجا که در جای جای «شاهنامه» او نمایندگان نور و ظلمت، کژی و راستی، پاکدامنی و ناپاکی در مقابل یکدیگر قد علم می‌کنند. بر هم می‌آویزند و بر هم چیره می‌شوند هرچند همواره شهسواران اسطوره‌ای او سیاوش وار به آتش وارد می‌شوند، نیازها و نازهای دنیایی را می‌سوزانند و دوباره سوار بر اسب سپیدشان به کارزار بعدی که نفس میاننداری آن را می‌کند پای می‌گذارند. فردوسی آشنای حکمت خسروانی است او نیز چون سهروردی دل به پادشاهان پر فره دل می‌بندد، آنان که به زبان شیخ/شراق شایسته دریافت مراتبی از نورانیت می‌شوند و به بیان خود فردوسی تاج شاهی و شهریاری بر سر می‌گذارند تا کار جهان را به راستی پیش ببرند. او به خوبی می‌داند داستان بدینجا ختم نمی‌شود. برخی چون فریدون با سایه سترگ این فره تا نابودی اهریمن بدنهاد پیش می‌روند و دل مردمان به دیدارشان خشنود و امیدوار می‌شوند و برخی چون جمشید اختیار از کف داده و از اهورا مزدا دور می‌شود تا آنجا که با جام جم نیز حریف سپاه اهریمن نمی‌شود و سایه ایزدی او نیز از بین می‌رود. برای فردوسی ایرانیان باستان و حکیمان فهلوی نه تنها آتش پرست و دوگانه انگار نیستند بلکه آموزه‌های اینان انوار وسیع هدایت و جلوه‌های شکوه و خردورزی را به نمایش می‌گذارد. فردوسی به جوهر خرد از سیمرغ استعانت می‌جوید تا گره‌های ناگشودنی را باز کند، او می‌داند حتی اگر عمر پهلوانانش کوتاه باشد پیروزی نهایی با همان نور الانوار یا قدرت اهورایی است که نامیراست و جاودان و آدمی تنها در پیوستن به او و روشن نگه داشتن آتش معرفتش در جان می‌تواند ماندگار باشد، آنچنان که حکمت خسروانی آتش را فروزان و جاودان و شکوهمند می‌داند.

این سه نفر فردوسی و سهروردی و نجم‌الدین رازی هر یک انواری از یک چراغ روشن توحیدی و یکتاپرستی هستند که باور دارند، در ذیل عنایت فره ایزدی نور پیروز خواهد شد و قدرت الهی به مدد اسطوره‌های پاک دل و روشن‌بین آمده، در نهایت تاریکی را نابود خواهد نمود، از این رو هریک به فراخور نظام خردورزی و اندیشه سازی خود در ظرف زمان و مکان خود دیدگاه‌هایشان را بیان نموده‌اند. گاه با خوانش نور و مراتب اشراقی، گاه با داستانسرایی شهسواران معنوی و میزان نورانیت وجودی‌شان و گاه

با چهل منزل وصالی که رهرو با هم‌رهی خضر راهنما و شیخ طریق و جوهر آگاهی به
وصال نور مطلق نائل خواهند شد.

ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که *نجم رازی* داستان آفرینش انسان، اهداف
الهی نهفته در آن، مراتب آفرینش و سلسله مراتب فرشتگان و واسطه‌های انتقال نور و
فره ایزد یکتا را بیا نموده است و حتی در آفرینش آدم به نام شیث و کیومرث اشاره
می‌کند، همچنان که فردوسی اولین انسان را نیای کیانیان، کیومرث می‌داند. هرچند
برترین آدمیان و آفریدگان رسول گرامی اسلام است.



کتابنامه

- یشت‌ها. گزارش ابراهیم پور داوود(به کوشش بهرام فره‌وشی)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- اوستا. گزارش و پژوهش: جلیل دوستخواه، تهران: نشر مروارید.
- آموزگار، ژاله. ۱۳۸۶ش، زبان، فرهنگ و اسطوره، تهران: نشر معین.
- امین رضوی، مهدی. ۱۳۷۷ش، سهروردی و مکتب اشراق، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز.
- اوشیدری، جهانگیر. ۱۳۷۱ش، دانشنامه مزدیسنا: واژه نامه توضیحی آیین زرتشت، تهران: نشر مرکز.
- پناهی، مهین. ۱۳۹۴ش، تطور مکاتب عرفانی(مکاتب زهد، کشف و شهود و وحدت وجود)، تهران: نشر روزنه.
- پورنامداریان، تقی. ۱۳۶۸ش، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- خنجری، خداداد. ۱۳۸۸ش، بینش زرتشت، تهران: نشر پژوهنده(با همکاری ماهنامه چیستا).
- داتی، ویلیام. ۱۳۹۲ش، اساطیر جهان، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: نشر اسطوره.
- دوستخواه، جلیل. ۱۳۷۷ش، حماسه ایرانی، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، تهران: نشر آگاه.
- رازی، نجم الدین. ۱۳۷۳ش، مرصاد العباد، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رضی، هاشم. ۱۳۷۹ش، حکمت خسروانی، حکمت اشراق و عرفان از زرتشت تا سهروردی، تهران: نشر بهجت.
- سرکاراتی، بهمن. ۱۳۸۵ش، سایه‌های شکارشده(مجموعه مقالات)، تهران: نشر طهوری.
- سهروردی، شهاب الدین یحیی. ۱۳۷۲ش، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به کوشش سیدحسن نصر، جلد سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- سهروردی، شهاب الدین یحیی. ۱۳۷۳ش، حکمة الاشراق، به کوشش سید جعفر سجادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شایگان، داریوش. ۱۳۷۳ش، هانری کربن، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر فروزان.
- صفا، ذبیح الله. ۱۳۵۲ش، حماسه سرایی در ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ضیایی، محسن. ۱۳۸۶ش، ترجمه کتیبه‌های هخامنشی: تخت جمشید، نقش رستم، پاسارگاد، بیستون، شوش به انضمام منشور کوروش، مرودشت: فاتحان راه دانش.

- غضنفری، کلثوم. ۱۳۹۳ش، **بن‌مایه‌های دینی ایران باستان در شاهنامه**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۶ش، **شاهنامه**، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرة المعارف اسلامی.
- کرین، هانری. ۱۳۸۲ش، **روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان**، تهران: انتشارات مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.
- کرین، هانری. ۱۳۸۴ش، **بن‌مایه‌های آیین زرتشت در اندیشه سهروردی**، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: نشر جامی.
- کزازی، جلال‌الدین. ۱۳۸۶ش، **در آسمان جان**، تهران: نشر معین.
- معین، محمد. ۱۳۸۸ش، **مزدیسنا و ادب پارسی**، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- ندوشن، محمد علی اسلامی. ۱۳۸۵ش، **زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه**، چاپ اول، تهران: نگاران شهر.
- نوربخش، سیما. ۱۳۹۴ش، **نور در حکمت سهروردی**، تهران: نشر هرمس.

مقالات

- آقاصفری، مهسا. ۱۳۹۲ش، «**بن‌مایه‌های حکمت خسروانی در تصوف سده‌های چهارم و پنجم هجری**»، پایان نامه ارشد دانشگاه تربیت معلم.
- حیدر نیای راد، زهره و علیرضا شعبانلو. ۱۳۹۶ش، «**تحلیل اسطوره سیمرغ در شاهنامه فردوسی**»، کهن نامه ادب پارسی، شماره ۲۳، صص ۱۰۵-۱۳۰.
- شکی، منصور. ۱۳۷۲ش، «**درست دینان**»، مجله معارف، دوره دهم، شماره یکم، صص ۱۱۲-۱۲۷.
- ظفرنوبی، خسرو. ۱۳۹۶ش، «**بررسی تحلیلی نقش و جایگاه برخی از اصطلاحات ایرانی-زرتشتی در فلسفه سهروردی**»، فصلنامه فلسفی شناخت، شماره هفتاد و شش، صص ۱۰۹-۱۲۵.
- قائمى، فرزاد. ۱۳۹۱ش، «**از ریپه‌وین تا سیاوش**»، مجله جستارهای ادبی، شماره صد و هفتاد و نه، صص ۶۱-۸۶.
- قائمى، فرزاد. ۱۳۹۲ش، «**بررسی تحلیلی نخستین مصراع شاهنامه، در مطابقت با باورهای فلسفی باستان و حکمت خسروانی**»، مجله جستارهای ادبی، شماره صد و هشتاد، صص ۱-۲۶.
- مارزولف، هایریش. ۱۳۸۵ش، «**شاهنامه و هویت ایرانی**»، ماهنامه حافظ، شماره بیست و هفتم، صص ۴۳-۴۹.

- نادری، سیامک. ۱۳۸۷ش، «شبهات اساطیر گنوستیک‌ها و مانویان با مرصاد العباد نجم‌الدین رازی»، پژوهشنامه فرهنگ و ادب، شماره سه، صص ۱۰۶-۱۴۰.
- نجفی، زهره. ۱۳۹۵ش، «حکمت خسروانی در مرصاد العباد»، دوفصلنامه ادبیات عرفانی، دانشگاه الزهراء(س)، شماره چهارده، صص ۱۷۵-۲۰۰.
- ورهرام، لیلا و مسعود جعفری دهقی. ۱۳۹۷ش، «نسبت تاریخ و حماسه در حماسه ملی ایران»، فصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی، شماره ۲، صص ۱-۱۸.

Bibliography

- Yashtha. Report by Ebrahimpour Davood (by Bahram Farahvashi), Tehran: University of Tehran Press.
- Avesta. Report and research: Jalil Dostkhah, Tehran: Morvarid Publishing.
- Amuzegar, Jaleh. 2007, Language, Culture and Myth, Tehran: Moein Publishing.
- Amin Razavi, Mehdi 1998, Sahrurdi and the School of Illumination, translated by Majdadin Keiwani, Tehran: Markaz Publishing.
- Oshidari, Jahangir. 1992, Mazdisna Encyclopedia: Explanatory Dictionary of Zoroastrianism, Tehran: Markaz Publishing.
- Panahi, Mahin. 2015, Evolution of mystical schools (schools of asceticism, discovery and intuition and unity of existence), Tehran: Rozaneh Publishing.
- Pournamdarian, Taqi. 1989, Mysteries and Mysterious Stories in Persian Literature, Tehran: Scientific and Cultural Publishing.
- Khanjari, Khodadad. 2009, Zarathustra Insight, Tehran: Researcher Publishing (in collaboration with Chista Monthly).
- Dati, William. 2013, World Myths, translated by Abolghasem Esmailpour, Tehran: Ostureh Publishing.
- Dustkhah, Jalil. 1998, Iranian Epic, A Memory Beyond the Hazareha, Tehran: Agah Publishing.
- Razi, Najmoddin 1994, Mersad Al-Ebad, by Mohammad Amin Riahi, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Razi, Hashem. 2000, Khosravani's wisdom, wisdom of illumination and mysticism from Zarathustra to Sahrurdi, Tehran: Behjat Publishing.
- Sarkarati, Bahman. 2006, Shadows Hunted (collection of articles), Tehran: Tahoori Publishing.
- Sahrurdi, Shahabuddin Yahya. 1993, Collection of Sheikh Ishraq's Works, by Seyed Hassan Nasr, Volume 3, Tehran: Institute of Humanities.
- Sahrurdi, Shahabuddin Yahya. 1994, The Wisdom of Illumination, by Seyyed Jafar Sajjadi, Tehran: University of Tehran Press.
- Shaygan, Dariush. 1994, Henry Carbon, The Horizons of Spiritual Thought in Iranian Islam, translated by Baqer Parham, Tehran: Forouzan Publishing.
- Safa, Zabihollah. 1973, Epic writing in Iran, Tehran: Amirkabir Publications.

- Ziaee, Mohsen 2007, Translation of Achaemenid inscriptions: Persepolis, Naghsh-e Rostam, Pasargad, Biston, Shus in addition to the charter of Cyrus, Marvdasht: Conquerors of the path of knowledge.
- Ghazanfari, Kolsoom. 2014, Religious Principles of Ancient Iran in Shahnameh, Tehran: University of Tehran Press.
- Ferdowsi, Abolghasem 2007, Shahnameh, edited by Jalal Khaleghi Motlagh, Tehran: Islamic Encyclopedia Center.
- Carbon, Henry. 2003, The Relationship between Wisdom of Illumination and Philosophy of Ancient Iran, Tehran: Publications of the Institute of Iranian Wisdom and Philosophy.
- Carbon, Henry. 2005, Principles of Zoroastrianism in Suhurdi Thought, translated by Mahmoud Behforozi, Tehran: Jami Publishing.
- Kazazi, Jalaloddin 2007, in the sky of life, Tehran: Moein Publishing.
- Moein, Mohammad 2009, Mazdisna and Persian Literature, Tehran: Tehran University Publishing Institute.
- Nadoshan, Mohammad Ali Eslami. 2006, The Life and Death of Heroes in Shahnameh, First Edition, Tehran: Negaran Shahr.
- Noorbakhsh, Sima. 2015, Light in the Wisdom of Suhurdi, Tehran: Hermes Publishing.

Articles

- Aghasafari, Mahsa 2013, "Principles of Khosravani Wisdom in Sufism of the fourth and fifth centuries AH", Master Thesis, Tarbiat Moallem University.
- Heidar Nia Rad, Zohreh and Alireza Shabanloo. 2017, "Analysis of the Simorgh myth in Ferdowsi's Shahnameh", Ancient Persian Literature, No. 23, pp. 105-130.
- Shakki, Mansur, "True Religions", Journal of Education, Volume 10, Number 1, pp. 112-127.
- Zafarnavai, Khosrow. 2017, "Analytical study of the role and position of some Iranian-Zoroastrian terms in Sahrurdi philosophy", Philosophical Quarterly of Cognition, No. seventy-six, pp. 109-125.
- Qaemi, Farzad 2012, "From Rapihuin to Siavash", Journal of Literary Essays, No. One Hundred and Seventy-Nine, pp. 61-86.
- Qaemi, Farzad 2013, "Analytical study of the first stanza of Shahnameh, in accordance with the ancient philosophical beliefs and wisdom of Khosravani", Journal of Literary Essays, No. 100, pp. 1-26.
- Marzolf, Heinrich. 2006, "Shahnameh and Iranian Identity", Hafez Monthly, No. 27, pp. 43-49.
- Naderi, Siamak. 2008, "The similarity of Gnostic and Manichaeon myths with Mersad Al-Ebad Najmuddin Razi", Journal of Culture and Literature, No. 3, pp. 106-140.
- Najafi, Zohra 2016, "Khosravani's Wisdom in Mersad Al-Ebad", Bi-Quarterly Journal of Mystical Literature, Al-Zahra University, No. 14, pp. 175-200.
- Varharam, Leila and Massoud Jafari Dehghi. 2018, "The Relationship between History and Epic in the National Epic of Iran", Quarterly Journal of Iranian Studies, No. 2, pp. 1-18.

Position and Role of Myths in Khosravani's Wisdom; with Emphasis on Illuminationist Wisdom, Shahnameh and Mersad Al-Ebad

Saeedeh Niazi

PhD Candidate, Faculty of Persian Language and Literature, Islamic Azad University Arak Branch

Mohammad Reza Zaman Ahmadi

Assistant Professor, Faculty of Persian Language and Literature, Islamic Azad University Arak Branch

Shahrokh Hekmat

Associate Professor, Faculty of Persian Language and Literature, Islamic Azad University Arak Branch

Abstract

Khosravani's wisdom is an unreasonable charter and a great legacy of the teachings of ancient Iran, which shows a wide range of wisdom and philosophy, poetry and literature, and even mysticism and Sufism in a frame. This study aims to compare the views of three great Iranian thinkers Ferdowsi Hakim, Sheikh Ishraq and Najmuddin Razi to answer the fundamental question that how is it expressed the eternal myths of Khosravi wisdom in the thoughts of Sheikh Ishraq, "Shahnameh" Ferdowsi and "Mersad Al-Ebad" Najmuddin Razi? The method of conducting the present research is a library study and in a descriptive-analytical and comparative method. This issue is the heritage of Iranians for thousands of years to institutionalize love, light, goodness and beauty. Among the important results of this research are the myths from Ferdowsi's "Shahnameh" to Sahrurdi's "Wisdom of Illumination" that always carry mystical and heroic messages and symbols, and many of them are derived from the long-standing wisdom of Fahlavi scholars. These ideal heroes, by defeating the evils and the blacks, are the manifestation of the eternal opposition of good and evil.

Keywords: Hekmat Khosravani Myth Farah Izadi Sahrurdi Simorgh.